خبرنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

سال اول ـ شماره ۳۵ جمعه ۶ دی ۱۳۸۷

کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
Coordinating Committee to Form Workers Organization

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم!

در این شماره:

ـ دستگیری وبازداشت دو فعال کارگری ص۲
ـ اطلاعیه در باره کارگران دستگیر شده ص۲
ـ دستگیری محسن حکیمی را محکوم می کنیم ص۲
ـ جنبش کارگری و نسخه نویسان سندیکا ص۲
ـ بیکارسازی کارگران سد استراتوس ص۳
ـ اخراج ۳۰۰ نفر از کارگران معدن آق دره ص۴
ـ بحران سرمایه و موج انفجار بیکاری در کشورهای عربی ص۴
ـ جنبش اتحادیه ای و استدعای اعجاز از «اوباما» ص۴
ـ استمرار بیکارسازی ها در سوئد ص۵
ـ سرمایه و بیکارسازی های سال آتی ص۵
ـ معنای واقعی سندیکا از زبان سندیکاسازان ص۵
ـ اعتراض کارگران بخش درمان در بیمارستان سعدی اصفهان ص۷
ـ کارگران یونانی ساختمان اتحادیه کارگری را به تصرف خود درآوردند ص۷
ـ تظاهرات کارگران لوله سازی اهواز علیه رئیس جمهوری سرمایه ص۹
ـ سندیکا : از این جا مانده و از آن جا رانده! ص۹

منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران را بخوانید. صفحه ۱۷

دستگیری وبازداشت دو فعال کارگری

صبح دوشنبه ۲ دی بیژن امیری کارگر خودروسازی و عضو فعال و باسابقه هیئت کوه نوردی کارگران در پی یک در گیری با عوامل حراست کارخانه ایران خودرو در مقابل یکی از در های این کارخانه دستگیر و به نیروهای امنیتی تحویل داده شد.

همان شب محسن حکیمی فعال کارگری به همراه همسرش برای دلجویی و کمک به خانواده بیژن امیری به منزل او می روند. در همین اثنا نیروهای مسلح لباس شخصی به منزل بیژن امیری می ریزند و تمام خانه و زندگی وی و نیز کیف و وسایل شخصی حاضرین را مورد تفتیش و تجسس قرار می دهند. نیروهای مسلح لباس شخصی همزمان به بازجوئی حاضران می پردازند. آنان کارت شناسایی محسن حکیمی را می گیرند و در همان جا اقدام به دستگیری او می کنند. اقدام مأموران مسلح با مقاومت و اعتراض شدید حکیمی رو به رو می شود. وی خواستار ارائه کارت شناسایی و حکم قضایی مأموران می گردد و دستگیری خویش را عین آدم ربائی از نوع ربودن مختاری و پوینده اعلام می دارد.

اعتراض شدید حکیمی وهمسرش و خانواده بیژن امیری به جائی نمی رسد و نیروهای لباس شخصی با گفتن این که ما دستور داریم، محسن حکیمی را با زور با خود می برند و تا کنون از محل نگهداری او و بیژن امیری هیچ اطلاعی در دست نیست.

ما بازداشت ومحاکمه فعالان کارگری و هر نوع اعمال فشار به کارگرانی که برای رهایی از بردگی مزدی تلاش می کنند و به هر نحوی با نظام انسان ستیز سرمایه داری مبارزه می کنند را محکوم می کنیم و خواهان آزادی فوری و بدون هیچ قید و شرط آنان هستیم. ما همه کارگران در ایران ودر هر جای دیگری از جهان را فرا می خوانیم که به هر شیوه ممکن از این کارگران دفاع کنند.

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
۴ دی ۱۳۸۷

اطلاعیه در باره کارگران دستگیر شده

صبح امروز چهارشنبه ۴ دی ماه خانواده های بیژن امیری و محسن حکیمی با مراجعه به دادگاه انقلاب اطلاع یافتند که دیروز سوم دی ماه کارگران دستگیر شده را به شعبه ۱ دادیاری ویژه امنیت مستقر در دادگاه انقلاب آورده اند و برای آنان قرار بازداشت صادر کرده اند. هنوز از اتهام این کارگران و محل نگهداری آنان هیچ خبری در دست نیست و کارگران دستگیر شده هیچ تماسی با خانواده های خود نداشته اند.

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
۴ دی ۱۳۸۷

دستگیری محسن حکیمی را محکوم می کنیم

مأموران لباس شخصی دولت سرمایه محسن حکیمی چهره محبوب، فعال و سرشناس جنبش کارگری ایران، عضو کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری و عضو کانون نویسندگان را دستگیر و به نقطه نامعلومی منتقل نموده اند . تنها جرم حکیمی آن است که محبوب بردگان مزدی سرمایه است، او همواره و در همه جا دوش به دوش توده های کارگر، در سنگر مقاومت و مبارزه و اعتراض کارگران علیه استثمار سرمایه داری و علیه تمامی جنایات و بی حقوقی ها و سیه روزی های ناشی از موجودیت نظام کارگرکش بردگی مزدی پیکار کرده است. پلیس و دستگاههای اعمال قهر دولت سرمایه داری محسن را تنها به این دلیل در ساعت ۲۴ روز دوشنبه دوم دیماه دستگیر نموده و روانه زندان ساخته اند. کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری دستگیری این عضو مبارز و شجاع خود و این چهره سرشناس جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر را با قاطعیت تمام محکوم می کند و خواستار آزادی فوری و بدون هیچ قید و شرط او است. دفاع از محسن حکیمی دفاع از پیکار بردگان مزدی علیه سرمایه و دفاع از جنبش طبقه ای است که برای رهائی انسان از شر مصائب نظام بردگی مزدی تلاش می نماید. ما از همه فعالان این جنبش در سراسر جهان می خواهیم که به دفاع از حکیمی که دفاع از آرمان های جنبش خویش است برخیزند و در هر کجا که هستند علیه دستگیری وی فریاد اعتراض سر دهند.

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
۳ دیماه ۱۳۸۷

جنبش کارگری و نسخه نویسان سندیکا

یکی از فعالان کارگری شرکت نیشکر هفت تپه نامه ای برای سایت اینترنتی « سلام دموکرات» ارسال داشته است. این نامه حاوی برخی نکات آموزنده برای توده های طبقه کارگر است. ما قبل از هر چیز این نکات را بعینه از متن نامه مذکور استخراج و نقل می کنیم .پس از آن به طور مختصر به جنبه های آموزشی برخی از آن ها نظر می اندازیم.

دوست فعال کارگری می نویسد:

« ... از همان آغاز اعتراض و اعتصاب من و همکارانم یک مسئله برایمان مهم بود آن هم حفظ اتحاد و همبستگی کارگران شرکت و همبستگی ما با دیگر کارگران منطقه. در همان آغاز اعتصاب و اعتراض برای حفظ و تقویت همبستگی کارگران شرکت تصمیم گرفته شد درهفته یک روز جلسه عمومی داشته باشیم و در این جلسات همسران و فرزندان بزرگتر خانواده ها نیز شرکت کنند و در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها حضور فعال داشته باشند . به نظر ما این کار باعث می شد که خانواده ما کارگران بدانند که همگی متعلق به یک طبقه هستیم و سرنوشت همه ما به هم گره خورده است . در ضمن با حضور خانواده ها در تصمیم گیری ها و سهیم شدن تک تک آنها در برنامه ریزی ها و گرفتن تصمیمات اساسی، آن ها برای شرایط سخت و دشواری که پیش رو داریم آمادگی پیدا می کنند. چون ممکن است اعتصاب طولانی شود همچنین صف ما یکپارچه تر میشود و حضور خانواده ها در کنارمان اتحاد و همبستگی کارگران را تقویت می کند.... »

« ..... در ضمن برای آنکه نتوانند بین ما کارگران دو دستگی ایجاد کنند و فهماندن این مسئله که کارگران قراردادی همسرنوشت با ما هستند و اگر امروز آنان را بتوانند اخراج کنند فردا نوبت ما است، تصمیم گرفتیم از اخراج کارگران قرار دادی جلو گیری کنیم....»

« در تمام طول اعتصاب تا روزی که خود ما کارگران بدون دخالت دیگران تصمیم می گرفتیم هیچ اختلافی بین ما نبود و در جلسات همه در تصمیم گیری ها شرکت داشتند . و تلاش همه ما این بود که در درجه اول کارگران منطقه نیز در کنار کارگران شرکت نیشکر باشند و در اعتراضات و تجمعات ما مقابل ادارجاتی که مسئولین در انجا بودند ما را همراهی کنند . در چند مورد نیز کارگران دیگر شرکت ها حضور داشتند . و کارگران منطقه با صدور اطلاعیه از ما حمایت کردند.....»

« .... متاسفانه با طولانی شدن اعتراض و تکرار اعتصاب ، دیگران نیز از دور و نزدیک در مسائل ما دخیل شدند و همه آنان به عنوان کمک به ما وارد میدان شدند . با دخالت دیگران بحث سندیکا و غیره مطرح شد و با تشکیل سندیکا و انتخاب نمایندگان ما تلاش کردیم تنها در حفظ اتحاد خود کارگران شرکت و حفظ ارتباط با دیگر کارگران منطقه کوشش کنیم .....»

« .... در مورد برخوردهای غیرمسئولانه و تخریبی کسانی که به اسم کمک به کارگران ، اما در اصل کمک به خود وارد قضیه شدند می گویم چنین کسانی که سعی می کنند برای خود این چنین هویت های کاذبی کسب کنند، زمان آن ها را افشا و بی آبرو خواهد ساخت . در مورد کار اینان کافی است کمیت و کیفیت مبارزات و اعتراضات اخیر کارگران را با سال گذشته مقایسه کنید . تازه سال گذشته بگیر و ببند و زندان و سرکوب نسبت به نمایندگان و کارگران خیلی شدید تر بود . در اصل تلاش اینگونه افراد نتیجه ای جز عقیم کردن مبارزات کارگران در این منطقه نداشته است ....»

نامه فعال کارگری نیشکر هفت تپه مشروح تر از چیزی است که ما در

این جا نقل کردیم. ایشان حتی با صراحت و بدون هیچ پرده پوشی از محافل و فرقه های دست اندرکار برای تحمیل سندیکالیسم و پدیده سندیکا بر مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه نام می برند. موضوعی که پرداختن به آن طبعاً نه مسأله ما و نه موضوع سخن ماست. آنچه در این جا و در جریان نقل بخش هائی از نوشته این دوست مورد توجه است نه نقش این و آن فرقه بلکه پاره ای واقعیت های اساسی و مهم مربوط به مبارزه طبقاتی توده های کارگر و هویت بارز سرمایه ستیزی خودجوش جنبش کارگری است. چیزی که در بند بند نامه فعال کارگری نیشکر هفت تپه موج می زند. بر اساس گفته ایشان چند مؤلفه بسیار مهم و تعیین کننده شالوده کار توده های کارگر در چگونگی رتق و فتق و پیشبرد و سازماندهی مبارزاتشان بوده است. حفظ همبستگی، جلب حمایت همسرنوشتان و همزنجیران کارگر در کارخانه ها و مراکز کار دیگر، دخالت دادن وسیع زنان و فرزندان خانواده های کارگران در جلسات مشاوره و تصمیم گیری با هدف مشارکت آن ها در مبارزه و آماده شدن آنان برای قبول تمامی عوارض و عواقب ناشی از سرکوب مبارزات، ایجاد وحدت آهنین میان کارگران دائمی و قراردادی، تلاش برای دخالت هر چه گسترده تر و خلاق تر و آگاهانه تر همه کارگران در برنامه ریزی ها و اتخاذ راهکارهای استمرار مبارزات، بذل حداکثر مساعی برای حفظ صفوف مشترک و متحد پیکار و نکات مشابه دیگر در زمره این مؤلفه های اساسی بوده اند. کارگران با صاحبان سرمایه، دولت سرمایه داری و در یک کلام با نظام بردگی مزدی در حال پیکار بوده اند و بکارگیری مؤلفه ها و اصول و پرنسیپ های بالا را شروط لازم تدارک و توسعه و به پیروزی رساندن این پیکار می دیده اند.

دوست کارگر ادامه می دهد که همه چیز به درستی و با حصول نتایج ممکن به پیش می رفته است، اما فاجعه از زمانی آغاز می گردد که اصحاب فرقه ها در جستجوی منافع محقر سکتی، حریم جنبش ضد سرمایه داری کارگران را آماج دخالت خود می سازند. توضیح واضحات است که سخن از داخل و خارج مبارزات کارگران هفت تپه نیست. داخل و خارج برای جنبش کارگری نه مقوله ای مکانی و فیزیکی که موضوعی از بیخ و بن طبقاتی است. مشکل فرقه ها برخلاف آنچه خودشان می پندارند، مشکل انفصال فیزیکی یا محدودیت های اضطراری ناشی از وجود دیکتاتوری هار و عریان پلیسی سرمایه داری نیست. دیکتاتوری هار سرمایه واقعیتی مخوف، رعب آور و نابودساز است اما این دیکتاتوری بیش از هر کجا و سهمگین تر از همه جا علیه جنبش جاری توده های کارگر در جریان است. انفصال فرقه ها از جنبش کارگری یک انفصال واقعی طبقاتی است، فرقه ها بقایای مضمحل جنبش های اقشار غیرکارگری و به بیان دقیق تر جنبش لایه هائی از طبقه سرمایه دارند که صدر و ذیل رسالت آنان در تحمیل خویش بر جنبش کارگری، تلاش برای تبدیل این جنبش به تسمه نقاله قدرت گیری خود و سرانجام جایگزینی شکل موجود نظام بردگی مزدی با نوع دولتی سرمایه داری خلاصه می گردد. فرقه های طیف رفرمیسم چپ با سندیکالیسم پدیده های لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند. اینان صرفاً با این هدف به سوی کارگران خیز بر می دارند و درست به همین دلیل در هر کجای این جنبش که پای می نهند دست به سلاخی هر جنب و جوش ضد سرمایه داری می زنند. در همه جا دست به کار نسخه نویسی سندیکا می گردند و صد البته که در مواردی نام همین سندیکا را شورا یا مجمع عمومی می گذارند، ظرفی که به هر حال ظرف پیکار ضد سرمایه داری توده های کارگر نباشد، بلکه کل مبارزه طبقاتی کارگران را یا در تابوت جنبش اتحادیه های به گورستان سازش با سرمایه حمل کند و در آنجا دفن سازد و یا تسمه نقاله قدرت یابی این و آن فرقه و استقرار سرمایه داری دولتی گرداند.

جمعیت ۵۰۰۰ نفری کارگران نیشکر هفت تپه دو سال تمام در سطحی بسیار گسترده و با کندوکاو هوشیارانه برای تحمیل مطالبات خویش بر سرمایه داران و دولت سرمایه داری مبارزه می کرده اند، آنان بر اساس گفته دوست نویسنده نامه، نه در تدارک ساختن سندیکا بوده اند و نه حرص و جوش گزینش مکتبی و مسلکی این یا آن نام را برای سازمانیابی پیکار متحد خود داشته اند. بنیاد تلاش، اتحاد، همدلی، همسنگری و همه وجوه جوشش آنان مبارزه علیه استثمار سرمایه و تحمیل مطالبات خویش بر نظام سرمایه داری بوده است. آنان به حکم شرائط واقعی زندگی و بر اقتضای هستی اجتماعی و طبقاتی خود به صورت بسیار طبیعی و خودجوش با سرمایه در جنگ بوده اند. همه کارها خوب پیش می رفته است و در عرض یک سال در زیر فشار موج سرکوب و اعمال قهر یکی از هارترین دیکتاتوری های سرمایه داری ۵۰ اعتصاب عظیم ۵۰۰۰ نفری علیه سرمایه به راه انداخته اند. این نکته حائز حداکثر اهمیت است که این خیزش سترگ طبقاتی ضد سرمایه داری در طول این یک سال به صورت مدام توسط قوای قهر سرمایه سرکوب می شود اما نه فقط از میان نمی رود که هر روز بیش از روز پیش زبانه می کشد، همه توده های کارگر شهر را بسیج می کند، حمایت کارگران مراکز دیگر کار را جلب می کند، سرمایه داران و دولت آن ها را دچار استیصال می سازد. این وضع به همین سان ادامه دارد تا اینکه فرشته عذاب سرمایه در هیأت یا هیأت هائی دیگر از راه می رسد، آهنگ ساختن سندیکا از هر سوی ساز می گردد، گرونگان گیری فعالین کارگری برای نصب در ویترین های فرقه ای یا حلق آویزی جنبش کارگری به دار دوم خرداد آغاز می شود، آنچه را که قوای قهر و سرکوب و حمام خون سرمایه وعده کرده بود، اینان با ترفندبافی اپوزیسون مآبانه به جای می آورند. سندیکا تشکیل می گردد و مبارزات کارگران عجالتاً و برای چند صباحی پایان می یابد.

فعالین ضد سرمایه داری کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری همواره و در همه جا بر طبیعت سرمایه ستیز مبارزه خودجوش توده های کارگر تأکید کرده اند، آنان در این زمینه بسیار نوشته اند و گفته اند. ما همه جا به صورت مشروح و مستدل توضیح داده ایم که همین جنبش خودانگیخته ضد سرمایه داری کارگران است که باید با دخالت اندرونی فعالین آگاه و ضد سرمایه داری ببالد، آگاه شود، نقد رادیکال، پراتیک و طبقاتی رابطه کار مزدی را هستی آگاه خود سازد، متشکل گردد، افق دار شود، لحظه به لحظه بر نظام سرمایه داری بشورد، مطالبات روز خود را بر این نظام تحمیل کند، سنگر پیکار ضد سرمایه داری خود را مستحکم تر سازد، رابطه تولید اضافه ارزش را هر چه وسیع تر دچار اختلال گرداند، دولت سرمایه داری را در همه میادین مبارزه ضد سرمایه داری به چالش بکشد، قدرت سیاسی را به چنگ آرد و بنیاد کار مزدی را از جهان براندازد. فعالین ضد سرمایه داری در همان حال همراه با این مباحث، در همه جا بر نقش مخرب سندیکالیسم و رفرمیسم چپ فرقه باز در به انحراف کشاندن و سلاخی جنبش ضد سرمایه داری به نفع ماندگارسازی نظام بردگی مزدی پای فشرده اند. آنچه دوست فعال جنبش کارگران نیشکر هفت تپه به عنوان تجارب مستقیم خویش در نامه اش توضیح داده است مو به مو سند تأییدی است بر همه مباحثی که از سوی فعالین ضد سرمایه داری جنبش کارگری طرح گردیده است.

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
۴ دی ۱۳۸۷

بیکارسازی کارگران سد استراتوس

سد استراتوس در نزدیکی شهر سقز قرار دارد. در تأسیسات این سد ۲۰۰ کارگر استثمار می شوند که ۱۵۰ نفر آنان بر اساس قراردادهای ویژه حداکثر سلاخی نیروی کار، موسوم به قراردادهای موقت، کار می کنند. سرمایه داران اینک حکم اخراج تمامی این ۱۵۰ کارگر را صادر نموده اند و به این ترتیب ۷۵% کل نیروی کار مؤسسه را روانه برهوت بیکاری و گرسنگی و فقر ساخته اند. صاحبان سرمایه در مورد دلیل اخراج این کارگران حرف های بسیار متعارض و ضد و نقیضی را به توده کارگر معترض و خشمگین تحویل می دهند.

سرمایه داران مقاطعه کار امتناع مسؤلان سد استراتوس از پرداخت مطالبات این شرکت ها را دلیل اخراج کارگران اعلام کرده اند و مسؤلان تأسیسات سد بر پایان زمان قرارداد انگشت می نهند. در این میان آنچه که دلیل واقعی این بیکارسازی وسیع را تعیین می کند ترفند کثیف و جنایتکارانه صاحبان سرمایه برای تشدید هر چه موحش تر استثمار کارگران است. سرمایه داران ترجیح می دهند در فصل سرما و کاهش نیاز به نیروی کار، یکجا ۱۵۰ کارگر را بدون هیچ نوع غرامتی، هیچ بیمه بیکاری و هیچ تضمینی برای اشتغال بعدی اخراج کنند. تا از این طریق کل دستمزد این کارگران را به نفع افزایش سود سرمایه مصادره نمایند. سرمایه داران در عین حال به این می اندیشند که در فصل بعد، به محض احساس نیاز به نیروی کار بیشتر توده بردگان مزدی ارزان بهاتر را برای استثمار هولناک تر و کشنده تر به کار احضار کنند.

۴ دی ما ۱۳۸۷

اخراج ۳۰۰ نفر از کارگران معدن آق دره

معدن طلای آق دره در نزدیک شهر تکاب در استان آذربایجان قرار دارد. در این معدن جمعیت کثیری کارگر مورد استثمار قرار می گیرند. شرائط کار کارگران بیش از حد دشوار و غیرقابل تحمل است. دستمزدها بسیار نازل است، کارگران از هیچ نوع وسائل ایمنی و هیچ سطحی از بهداشت کار برخوردار نمی باشند. مخاطرات ناشی از حوادث حین کار بسیار سهمگین و بالا است. سرمایه داران اینک حکم اخراج ۳۰۰ نفر از کارگران معدن را صادر نموده اند. دلیل این بیکارسازی گسترده فقط یک چیز است. آنان قصد دارند که در فصل سرما فشار کار ناشی از اخراج این ۳۰۰ کارگر را بر دوش همزنجیران باقی مانده آن ها بار کنند و در ماههای آتی در صورت احتیاج به نیروی کار بیشتر کارگران دیگری را با دستمزدهای بسیار نازل تر به کار بگمارند.

۴ دی ماه ۱۳۸۷

بحران سرمایه و موج انفجار بیکاری در کشورهای عربی

بر اساس گزارش روزنامه ها در طول سه ماه اخیر و به دنبال طغیان موج بحران سرمایه داری فقط در چند کشور عربی حوزه خلیج فارس بیش از ۳۰۰۰۰ کارگر کار خویش را از دست داده اند. همین روزنامه ها اضافه می کنند که سطح دستمزد کارگران شاغل در قیاس با ماه سپتامبر همین سال حداقل ۴۰% کاهش یافته است. بیکارشدگان کارگر این کشورها عموماً توده وسیع بردگان مزدی مهاجر می باشند که از ممالک مختلفی مانند پاکستان، ایران، افغانستان، هند، مراکش، مصر، اتیوپی و سایر جاها در زیر فشار بیکاری، گرسنگی و خطر مرگ ناشی از گرسنگی افراد خانواده خویش راهی این دیار شده اند. شرائط کار و شدت استثمار آنان بیش از حد هولناک است. بخش وسیعی از این کارگران در اسکله ها و بنادر و کارهای ساختمانی از بام تا شام با بهای نازل نیروی کار توسط سرمایه داران سفاک عرب و فارس و ترک و کرد و چینی و هندی و ژاپنی و امریکائی و اروپائی و در یک کلام طبقه سرمایه دار خونخوار جهانی با بیرحمی و شقاوت هر چه بیشتر مورد استثمار قرار می گیرند. سرمایه داران در پاره ای موارد از سطح نازل آگاهی این کارگران به کثیف ترین شیوه ممکن سود جسته و با توسل به سلاح بشرستیزانه ناسیونالیسم آن ها را به جان هم می اندازند و در آستانه سوداندوزی های خویش قربانی می سازند. طغیان موج بحران سرمایه داری در ماه های اخیر شرائط کار این کارگران را به گونه ای موحش سخت تر و غیرقابل تحمل تر ساخته است، دامنه بیکاری و بیکارسازی آن ها را وسیعاً گسترش داده است، رقابت برای فروش نیروی کار را در میان آنان بسیار حادتر ساخته است و در یک کلام زندگی در میان شعله های کارگر سوز نظام بردگی مزدی را برای این جمعیت عظیم برده مزدی مهاجر بسیار دشوارتر و ناممکن تر کرده است.

دسامبر ۲۰۰۸

جنبش اتحادیه ای و استدعای اعجاز از « اوباما»

« بوش» رئیس جمهور امریکا در آخرین روزهای صدارت خویش دستور داده است که دستمزد کارگران کارخانه های اتوموبیل سازی این کشور به گونه ای فاحش دچار کاهش گردد. حکم بوش بخش مکمل طرحی است که بر اساس آن حدود ۱۸ میلیارد دلار امریکا فقط به دو تراست عظیم خودرو سازی کرایسلر و جنرال موتورز اهداء می گردد. به بیان شفاف تر کارگرانی که خالق کل سرمایه های این دو واحد عظیم صنعتی هستند اینک با دست قدرت سرمایه ای که محصول کار و استثمار آنان است در معرض بیکاری و از دست دادن حداقل معیشتی خویش قرار گرفته اند، آنان همراه با توده عظیم همزنجیر خویش باید ۱۸ میلیارد دلار از امکانات زیستی و مایحتاج اولیه معیشتی خود را در شکل مالیات برای بقای این خدایگان مقتدر و جبار و سفاک مخلوق کار شبانه روزی خود در طبق اخلاص پیشکش نمایند. کارگران باید همه این مخاطرات موحش را تحمل و تمامی این کارها را انجام دهند و مزید بر همه این ها بهای نیروی کارشان نیز دستخوش تنزل بسیار فاحش گردد.

طنز ماجرا این است که کل کارگران اتوموبیل سازی ها عضو اتحادیه عظیم کارگران خودروسازی هستند و هر سال بخشی از بهای نیروی کارشان را نیز به این امامزاده مزدور حافظ قدرت سرمایه تسلیم می کنند، آنان این کار آخری را به این خاطر انجام می دهند تا اتحادیه متبوع آنها برای ادامه اشتغال و بهای نیروی کارشان رایزنی کند و با صاحبان سرمایه مذاکره نماید. کارگران اینک هم در معرض اخراج قرار دارند، هم معیشت موجودشان به بدترین شکلی توسط سرمایه سلاخی می گردد و هم بهای نیروی کارشان در معرض بیشترین کاهش قرار گرفته است. با در نظر گرفتن همه این اوضاع و احوال بسیار جالب و مهم است که ببینیم و بشنویم که دستور کار اتحادیه کارگری برای علاج دردهای جانسوز کارگران عضو چیست؟ در پاسخ این سؤال شاید ساده ترین و رساترین و شفاف ترین کلام همان باشد که خود اقای Ron Gettelfinger رئیس اتحادیه کارگران صنایع اتوموبیل سازی امریکا بر زبان رانده است. ایشان بسیار بسیار مختصر می فرمایند که **رئیس جمهور رفتنی کارگران را آزرده خاطر ساخته است، امید ما این است که رئیس جمهور روزهای آتی کرامت فرماید و این آزردگی خاطر کارگران را التیام بخشد.**

دسامبر ۲۰۰۸

استمرار بیکارسازی ها در سوئد

آمار بیکارشدگان سه هفته اول ماه دسامبر در سوئد به مرز ۱۵۰۰۰ نفر رسید. فقط در هفته سوم ۵۳۰۰ کارگر از مراکز مختلف کار و تولید اخراج شده اند. از شروع ماه اکتبر تا امروز حدود ۵۵۰۰۰ نفر کار خود را از دست داده اند. متوسط بیکارشدگان هر هفته به ۵۰۰۰ نفر بالغ می گردد. آخرین رقم بیکاری آشکار در سوند ۱۷۶۰۰۰ و مجموع بیکاران آشکار و پنهان حدود ۲۶۰ هزار نفر اعلام شده است.
دسامبر ۲۰۰۸

سرمایه و بیکارسازی های سال آتی

آقای ANGEL GURRIA رئیس نهاد بین المللی موسوم به همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه نگاران اعلام داشت که در طول سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰ حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر از کارگران دنیا کار خویش را از دست خواهند داد. به بیان دیگر جمعیتی معادل این ارقام به جمعیت یک میلیاردی بیکاران جهنم سرمایه داری اضافه خواهد شد. ANGEL GURRIA تصریح کرد که هیچ راه حلی برای غلبه بر این وضعیت و جلوگیری از بیکارسازی ها وجود ندارد. این سخن یک نماینده رسمی یکی از عظیم ترین اتحادیه های متشکل از دولت های سرمایه داری است. حرف جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر این است که مبارزه علیه سرمایه و برای نابودی کامل نظام بردگی مزدی تنها راه فرار طبقه کارگر بین المللی از بیکاری و از همه مصائب این نظام کارگرکش و بشرستیز است.
دسامبر ۲۰۰۸

معنای واقعی سندیکا از زبان سندیکاسازان

«...این تشکل از سوی مدیریت کارخانه دررابطه با مسائل مربوط به کارخانه نیشکر هفت تپه مورد مشورت و گفتگو قرار میگیرد،... با وجودآن که هنوز مطالبات کارگران هفت تپه با تاخیر دو ماهه پرداخت میشود و همچنان بیش از سه هزار کارگر این واحد تولیدی نسبت به آینده و امنیت شغلی خود نگران هستند اما در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است...
رضا رخشان مسئول روابط عمومی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در مصاحبه با ایلنا، ۳۰ آذر ۸۷

آنچه آقای رضا رخشان در مصاحبه با نهاد دولتی موسوم به « خبرگزاری کار ایران – ایلنا » بر زبان رانده است، مستقل از این که ایشان بدانند یا ندانند که چه می گویند، در جای خود جلوه بسیار شفافی از تبیین واقعی پدیده ای به نام سندیکا و تشکل سندیکایی در جنبش کارگری است. سندیکا درست همین است که آقای رخشان می گوید. تفاوت عظیمی است میان توضیح ساده و بی پیرایه ایشان با عوام فریبی ها، دروغ پردازی ها و دنیای تناقض بافی های مزورانه، سرمایه پسند و ضدکارگری که سندیکالیست های مزدور نظام بردگی مزدی به کارگران ایران و دنیا تحویل می دهند. رضا رخشان بسیار بی ریا و روراست کل رسالت سندیکای متبوع خویش را در چند کلمه بیان می کند و بدون هیچ نوع پرده پوشی برای کارگران بازمی گوید. ببینیم که معنای حرف های او چیست و اساساً ایشان به عنوان عضو مؤثر هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه، محتوای کار، فلسفه وجود و نقش سندیکا از جمله سندیکای ساخته و پرداخته خود و همکارانش را چه می داند و چه اهداف و انتظاراتی را از این کار دنبال می کند. معنای توضیحات روشن و شفاف آقای رضا رخشان به شرح زیر است :

۱. با تشکیل سندیکا هیچ چیز به نفع کارگران عوض نشده است و تا آنجا که از گفته ها، نوع استنباط و محتوای دریافت این فعال سندیکایی برمی آید قرار هم نبوده و نیست که هیچ چیز عوض شود. او بسیار صریح اذعان می کند که ۳۰۰۰ کارگر مثل گذشته از هیچ نوع تضمینی در هیچ سطحی برای اشتغال فردای خود برخوردار نیستند. همه این کارگران کماکان و به همان سیاق سابق همیشه در معرض اخراج قرار دارند. در مورد دستمزدهای ماهانه کارگران نیز دو ماه است که هیچ ریالی به هیچ کارگری پرداخت نشده و معلوم هم نیست که چه زمانی پرداخت می شود یا اصلاً نمی شود. به این ترتیب، براساس اعتراف بسیار عریان و شفاف مسئول روابط عمومی سندیکای نیشکر هفت تپه، تشکیل سندیکا هیچ مشکلی را حتی سر سوزنی به نفع هیچ کارگری تغییر نداده است.

۲. تشکیل سندیکا در همان حال که هیچ گرهی را از هیچ مشکل هیچ کارگری نگشوده و قرار هم نیست بگشاید، اما باعث یک تغییر و تحول‌ی‌جد در مناسبات میان توده های کارگر از یک سو و طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری و کلاً نظام بردگی مزدی از سوی دیگر شده است. رضا رخشان محتوای این تحول را با دقت و صراحت برای خبرنگار ایلنا بیان می کند. او می گوید : « **... در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است...** » او البته پیش از این عبارت تصریح می کند که: « **این تشکل از سوی مدیریت کارخانه در رابطه با مسائل مربوط به کارخانه نیشکر هفت تپه مورد مشورت و گفتگو قرار می‌گیرد...**»

به این ترتیب، تأسیس سندیکا تا جایی که به مناسبات میان کارگران با سرمایه داران و دولت سرمایه مربوط می شود آثار کاملاً جدی و محسوسی بر جای نهاده است. به تحصن های طولانی مدت کارگران پایان داده است، از وقوع هر نوع اعتصاب کارگران جلوگیری به عمل آورده است، توسل توده های کارگر هفت تپه به راه بندان ها و تصرف جاده های مهم مواصلاتی و اقتصادی میان شهرهای مهم خوزستان را متوقف و تعطیل کرده است. از ابراز همبستگی و همدردی هزاران کارگر خوزستانی و کارگران جاهای دیگر با مبارزات همزنجیران خویش در نیشکر هفت تپه جلوگیری نموده است. خلاصه کنیم، به جنگ و ستیزها و شورش ها و خیزش های دو ساله ۵۰۰۰ کارگر در یکی ازبزرگ ترین مجتمعات صنعتی جهنم سرمایه داری ایران عجالتاً و طبعاً به صورت موقت خاتمه داده است و این جنبش گسترده ضدسرمایه داری را به نفع صاحبان سرمایه و دولت و نظام بردگی مزدی به ورطه شکست و سازش و انحلال فرو رانده است. آقای رضا رخشان از این موفقیت سترگ و مهم سندیکای کارگری خویش با مباهات و غرور تمام سخن می راند و به خبرگزاری ایلنا بشارت می دهد که همه این پیروزی ها به یمن تشکیل سندیکا حاصل شده است. رخشان تأکید می کند که سندیکا در شرایطی این دستاوردهای عظیم را در کارنامه خود ثبت می کند که کارگران این کارخانه در طول ۲ سال قبل یعنی زمانی که سندیکایی وجود نداشت، بیش از ۵۰ بار دست به اعتصاب زده و کار و تولید را به طور کامل در معرض تعطیل قرار داده بودند. ایشان می گوید:

« در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است. و این در حالی است که در مدت

مشابه دو سال قبل، به دلیل نبود نهاد مستقل صنفی کارگری، کارگران هفت تپه برای پیگیری مطالبات خود بیش از ۵۰ بار به اعتصاب و حرکت های اعتراضی دست زدند.»

رضا رخشان پس از این گزارش و به دنبال تشریح دستاوردهای چند ماهه سندیکای نیشکر هفت تپه اعلام می کند که سندیکای وی اینک به عضویت « اتحادیه بین المللی مواد غذائی» **(IUF)** در آمده است.

سخنان آقای رخشان درباره رسالت و نقش سندیکای جدیدالتأسیس کارگران نیشکر هفت تپه را از زبان خود ایشان به عنوان یک فعال سندیکایی و به عنوان چهره مورد قبول کل طیف رفرمیسم راست سندیکالیستی و کل فرقه های طیف رفرمیسم چپ ملاحظه کردید. ما بالاتر بر تفاوت میان رخشان و سندیکالیست های عوام فریب فرقه باز و شارلاتان تأکید کردیم. به نظر ما کلام به کلام حرف های ایشان تشریح دقیق، کنکرت و شفاف نقش سندیکا در رابطه با جنبش کارگری است. سندیکای نیشکر هفت تپه تأسیس شده است تا موج مبارزات ضدسرمایه داری ۵۰۰۰ کارگر را در گورستان سازش با نظام کارگرکش بردگی مزدی دفن کند. ۵۰۰۰ کارگر که در طول ۲ سال در زیر فشار یکی از هارترین دیکتاتوری های روز نظام سرمایه داری پرشکوه ترین صحنه های اعتصاب و تحصن و راه بندان و کلاً مبارزه و اعتراض علیه استثمار و شدت استثمار سرمایه داری را به نمایش گذاشتند، ۵۰۰۰ کارگری که در این ۲ سال با مبارزات خود به همه کارگران ایران درس مقاومت و پیکار دادند، ۵۰۰۰ کارگری که کل جمعیت چند ده هزار نفری کارگران همزنجیر خویش در شهر شوش را به حمایت از خیزش طبقاتی خود بسیج کردند، کارگرانی که ۴۰۰۰ کارگر همسرنوشت خویش در لوله سازی اهواز و کارگران برخی مراکز دیگر کار و تولید را به صدور فراخوان شکوهمند حمایت از جنبش ضدسرمایه داری شان واداشتند، کارگرانی که به گفته آقای رخشان در طول ۲ سال ۵۰ اعتصاب بزرگ ۵۰۰۰ نفری علیه سرمایه داران و دولت سرمایه سازمان دادند، آری بخشی از این کارگران به توصیه مشتی سندیکالیست دست به تشکیل سندیکا زدند. چند نفر را به عنوان سندیکاچی انتخاب کردند، آنان را در ماورای خود و مبارزه و جنبش خود قرار دادند. به آنان اعتماد کردند، وعده های آنان را باور کردند، به فعالیت های سندیکالیستی آنان دل بستند و چشم انتظار نتایج مبارزت سندیکالیستی آن ها نشستند. کارگران چنین کردند و الان از قول مسئول روابط عمومی سندیکا بسیار صریح و عریان می شنوند که سندیکا به حصول دستاوردهای بسیار عظیمی نائل شده است. کدام دستاوردها؟ جواب را یک بار دیگر از قول ایشان تکرار می کنیم :

« با وجود آن که هنوز مطالبات کارگران هفت تپه با تاخیر دو ماهه پرداخت می‌شود و همچنان بیش از سه هزار کارگر این واحد تولیدی نسبت به آینده و امنیت شغلی خود نگران هستند اما در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است... »

بسیار روشن مشاهده می کنیم که کارگران از مبارزات خویش هیچ چیز به دست نیاورده اند. حاصل دو سال مبارزات دلاورانه آنان اینک توسط پدیده ای به نام سندیکا به تمام و کمال مصادره شده است. کارگران شکست خورده اند و در مقابل، سرمایه داران و دولت آن ها پیروز شده اند. این پیروزی صدالبته که نصیب کل سرمایه جهانی و اتحادیه های مزدور نظام بردگی مزدی نیز شده است. سرمایه داران و دولت سرمایه عجالتاً و برای چند صباحی از خطر اعتصابات و خیزش ها و عصیان های گسترده ۵۰۰۰ کارگر راحت شده اند. هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه نیز گرچه اینک در راهرو دادگاه های سرمایه سرگردان است اما از آنجا که مبارزه کارگران را خوابانده است به هرحال مورد اعتماد سرمایه داران و دولت است. دولت و کارفرما در امور مربوط به کارگران و در واقع مربوط به تعطیل مبارزات ۵۰۰۰ کارگر با آن ها شور و مشورت می کنند و آنان نیز طبعاً بر اساس وظیفه خاص سندیکایی خویش از هیچ کمکی در این مورد دریغ نمی کنند. هیئت مدیره درعین حال مدال افتخارعضویت سندیکای خویش در **IUF** را نیز به دست آورده است و بالاخره اتحادیه مواد غذایی و به تبع آن کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد (به ریاست آقای گای رایدر، همان قبله عالم که سندیکالیست های ایرانی برایش نامه فدایت شوم می نویسند) و در رأس همه این ها سازمان جهانی کار نیز یک عضو خوب و عاقل و فهمیده و حرف شنو نصیب خود کرده اند، عضوی که ظاهراً یک شبه ره صد ساله می رود و در طول فقط دو ماه موفق به تعطیل یک خیزش عظیم کارگری شده و به این ترتیب محوری ترین و اساسی ترین وظیفه خود به عنوان یک سندیکا و یک مهره جنبش اتحادیه ای را بسیار خوب انجام داده است.

رضا رخشان علاوه بر نکاتی که در بالا توضیح دادیم به برخی مسائل دیگر هم اشاره کرده است که قابل توجه است. این نکات به ویژه برای ایلنا واجد اهمیت است. چند ماه قبل هنگام تأسیس سندیکای نیشکر هفت تپه یکی از نمایندگان دوم خردادی و « خانه کارگر» ی مجلس سرمایه اعلام کرده بود که برای ایشان و برای نهاد صنفی متبوع وی شورای اسلامی کار و سندیکا با هم تفاوتی ندارد. ما پیشتر در همین سایت و در نشریه خبری آن درباره این سخن نماینده مجلس سرمایه صحبت کردیم. در آنجا گفتیم که او به حق حرف دل بخشی از طبقه سرمایه دار ایران یا در واقع حرف دل نظام سرمایه داری را بسیار روشن بیان می کند. ماحصل سخن و منظور آن نماینده این بود که آنچه اساس است درهم کوبیدن هر نوع مبارزه و اعتراض ضدسرمایه داری توده های کارگر است و هر نهاد و تشکلی با هر اسمی که بتواند این رسالت را انجام دهد برای او و طبقه اش مقبول است. نماینده خانه کارگری مجلس سرمایه در شرایطی این حرف را بر زبان می راند که شوراهای اسلامی کارعملاً به عنوان تشکل های دولتی افشا شده اند و دیگر قادر به فریب توده کارگران نیستند. پیداست که در چنین وضعی وجود نهاد صنفی دیگری که بتواند با سوء استفاده از اعتماد کارگران کم و بیش همان نقش شورای اسلامی کار را ایفا کند و بخش هایی از جنبش کارگری را به سیاهی لشکر و تسمه نقاله اپوزیسیون دولتی دوم خرداد تبدیل کند، نوعی غنیمت تلقی می شود و می تواند باعث رضایت خاطر نمایندگان این اپوزیسیون باشد. اینک آقای رضا رخشان مسئول روابط عمومی سندیکای نیشکر هفت تپه می گوید:

« علت مخالفت کارگران [با شوراهای اسلامی کار] تنها وجود آئین نامه ها و دخالت هایی بود که باعث محدود شدن شعاع حرکتی نهادهای صنفی شده بود. این وضعیت باعث شده بود تا در کارگران نوعی بدبینی نسبت به فعالیت شورای اسلامی کار وقت کارخانه به وجود آید به طوری که این تشکل سرانجام به دلیل ناکارآمدی با درخواست کارگران منحل شد».

سخن آقای رخشان بسیار روشن است. سخن ایشان بدون کم و کاست همان سخن نماینده دوم خردادی و خانه کارگری مجلس سرمایه است : شوراهای اسلامی کار با توجه به ماهیت کاملا ضدکارگری شان و نقشی که در سرکوب جنبش کارگری ایفا کرده اند دیگر در بسیاری موارد قادر به اجرای رسالت خود نیستند و اکنون باید جای خود را به سندیکاها بدهند.

در پایان این نوشته و پس از شنیدن سخنان رئیس روابط عمومی سندیکای نیشکر هفت تپه ضروری است که چند کلامی نیز با همزنجیران طبقه خویش صحبت کنیم. نقش سندیکا را خوب توجه کردید. تمامی آنچه که در مورد سندیکای نیشکر هفت تپه از زبان آقای رخشان شنیدید در مورد سندیکای شرکت واحد نیز مو به مو صدق می کند. میدان داری جریانی زیر نام سندیکای شرکت واحد نیز عملاً نقطه پایانی بر یک دوره بسیار پرجوش و خروش و گسترده مبارزات کارگران بود. این امر به هیچ وجه خاص این دو سندیکا نیست. این طبیعت جنبش سندیکایی به طور کلی است. سندیکا پدیده بسیار شناخته شده و آشنایی است. سندیکا - مستقل از این که اعضای تشکیل دهنده آن می دانند یا نمی دانند، می خواهند یا نمی خواهند - تشکیل می شود تا مبارزات ضدسرمایه داری کارگران را درهم کوبد و به جای آن میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار به زبان اولی و به سود دومی سازش برقرار کند. سندیکا و جنبش سندیکایی و اتحادیه ای هیچ تعریف واقعی دیگری یا هیچ نقش و رسالت و فلسفه وجودی دیگری ندارند. ما بارها گفته ایم که سندیکا در ایران تازه اگر بتواند شکل بگیرد و وجود خود را تثبیت کند فقط و فقط اسم

دیگری برای همان شوراهای اسلامی کار و انجمن های صنفی تاکنون موجود است. در جریان این بحث ها تصریح کرده ایم که سندیکا اگر بخواهد جز این باشد به هیچ وجه از سوی سرمایه داران و دولت آن ها مورد قبول واقع نمی شود و همین امر موضوعیت سندیکاسازی به عنوان یک روند سازمانیابی برای توده های کارگر در ایران را کاملاً منتفی می کند. چرا؟ زیرا جنبش سندیکایی حتی در عالی ترین شکل خود قرار است طوق بردگی مزدی را بر دست و پای کارگران محکم سازد و از شکل گیری و سازمانیابی هر نوع اعتراض ضدسرمایه داری کارگران جلوگیری به عمل آورد. در ایران، به دلایلی که جای بحث آن ها دراینجا نیست، سندیکا قادر به انجام این رسالت سرمایه دارانه نیست. سندیکاها در برخی نقاط دنیا، در دل شرایطی که جنبش ضدسرمایه داری طبقه کارگر دست بالا داشته و سرمایه داران و کل نظام سرمایه داری را دچار وحشت می کرده است، درباره چند و چون بهای فروش نیروی کار تا حدودی با سرمایه داران مذاکره و بگو مگو می کرده اند و اکنون نیز در اینجا و آنجا این کار را می کنند، چیزی که در ایران و جوامعی مانند ایران هیچ گاه برای جنبش سندیکایی و اتحادیه ای احتمال وقوع ندارد. سرمایه داران و دولت سرمایه داری ایران در مقابل بگو مگوها و سخنان سندیکایی و قانونی و سازشکارانه نوع اتحادیه ای نه فقط هیچ بهای بیشتری برای خرید نیروی کار نمی پردازند بلکه اساسا گوششان بدهکار این حرف ها نیست و همین سندیکا های سازشکار را هم سرکوب می کنند. ما این موضوع را بارها توضیح داده ایم و اینک مصداق بارز صحت همه این توضیحات را در مورد سندیکای نیشکر هفت تپه و قبل از آن سندیکای شرکت واحد می بینیم. این هر دو سندیکا عملاً هیچ کاری درمورد دنیای عظیم شدت استثمار و مشکلات و بی حقوقی های کارگران نکرده اند، در حالی که هر دو با بدیل قرار دادن خویش برای مبارزات کارگران عملاً خطر این مبارزات را از سر دولت سرمایه داری و صاحبان سرمایه کوتاه کرده اند. البته هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد مجال چندانی نیافت و زود سرکوب شد و اکنون نوبت دادگاه و سرکوب اعضای هیئت مدیره سندیکای هفت تپه است. اما سندیکای واحد حتی درهمان مجال کوتاه هم کاری جز مذاکره سازشکارانه با قالیباف و سردار طلایی و نوریان و قانع کردن کارگران به پذیرش وعده و وعید های این عوامل سرمایه انجام نداد و سنیکای هفت تپه را نیز می بینیم که چگونه به تعطیل مبارزات کارگران افتخارمی کند. همین عملکردها نشان می دهد که این سندیکاها حتی اگر سرکوب نشوند و بتوانند دوام آورند نه تنها کاری برای کارگران نمی کنند بلکه مبارزات آنان را هم به سازش می کشند.

و سرانجام در پایان باید بازهم این پرسش را برای توده کارگران مطرح کنیم که چرا سندیکاها با وجود بی خاصیتی شان برای کارگران و با وجود نفعی که برای سرمایه داران و دولت آن ها دارند بازهم مقبول و باب طبع و مورد رضایت سرمایه داران و دولت نیستند و حتی سرکوب می شوند. در پاسخ به این پرسش به همین اشاره مختصر اکتفا می کنیم که آب سرمایه داری ایران - چنان که دربالا اشاره کردیم - طوری ریخته شده است که اساسا نمی تواند روی خوشی به سندیکا سازی نشان دهد و دولت آن باید نقش چماق را برای حفاظت از نیروی کار ارزان و حتی شبه رایگان کارگران ایفا کند. برهمین بستر و درهمین راستا، وضعیت بسیارحاد کنونی جنبش کارگری ضرورت ممانعت از فعالیت سندیکالیست ها و سرکوب آن ها را توسط دولت سرمایه داری دوچندان می کند. درواقع، دولت خوب می داند که درصورتی که سندیکاها مجاز به فعالیت شوند ممکن است همین حد از مهار رادیکالیسم بنیان کن جنبش کارگری نیز برایش امکان ناپذیر شود. به عبارت دیگر، وحشت دولت سرمایه نه از سندیکا بلکه از گسترش و اوج گیری جنبش رادیکال و ضدسرمایه داری توده های کارگر است. دولت سخت وحشت دارد که نکند کارگران حتی از همین نهادهای سرمایه پسند برای پیشبرد اعتراض و عصیان ضدسرمایه داری خود استفاده کنند. دولت سخت هراس دارد که نکند سندیکاها به رغم تمامی سرسپردگی خود به سرمایه و پای بندی شان به قانون و دولت و نظم بردگی مزدی، بازهم از عهده مهار مبارزات کارگران بر نیایند و طبقه کارگر از آن ها فقط به عنوان جای پایی برای فتح سنگرهای پیکار علیه سرمایه استفاده کند. علت سرکوب سندیکالیست ها از سوی دولت سرمایه داری ایران - که نباید هیچ کارگر مبارزی را به سندیکا متوهم کند - هیچ چیز جز این نیست.

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری
۲ دی ۸۷

اعتراض کارگران بخش درمان در بیمارستان سعدی اصفهان

سطح دستمزد کارگران بخش درمان در بیمارستان سعدی اصفهان مانند همه بیمارستان های دیگر بیش از حد پایین است. کارگری که در سخت ترین شرایط کار کرده است و بالاترین میزان شدت کار را تحمل می کند پس از ۱۳ سال کار بالاترین سطح دستمزدش حدود ۲۳۰ هزار تومان و به ندرت ۳۰۰ هزار تومان در ماه است. کارگران بخش درمان جز این رقم هیچ چیز دیگری زیر هیچ نام و عنوانی دریافت نمی کنند. آنان بارها دست به اعتراض و مبارزه زده اند، اما مطابق معمول به هیچ نتیجه ای نرسیده اند.

۳۰ آذر ۸۷

کارگران یونانی ساختمان اتحادیه کارگری را به تصرف خود درآوردند

روزهاست که کارخانه ها، سایر مراکز کار و شهرهای مختلف یونان به میدان خروش و اعتراض و عصیان توده های کارگر علیه سرمایه بدل شده است. سرمایه داری یونان در لا به لای امواج کوبنده و سرکوبگر بحران هارتر و وحشیانه تر از پیش به دار و ندار معیشتی بردگان مزدی یورش برده است. اما تهاجم سبعانه سرمایه همه جا با مقاومت گسترده و تعرض متقابل کارگران رو به روشده است. آتش خشم وعصیان توده های کارگر در روزهای نخست در تظاهرات عظیم خیابانی و یورش های وسیع به نهادهای دولتی و مراکز مالی سرمایه و با شعارهای کوبنده «حتی یک یورو برای بحران نمی پردازیم» زبانه کشید. کارگران در مراکز تولید و کار، در خیابان ها و محلات و میدان ها برای دفع تهاجمات سرمایه به سطح معیشت و حقوق اجتماعی خویش دست به کار شدند. دولت سرمایه داری با توسل به تمامی ترفندها تلاش کرد تا هویت شفاف کارگری و ضدسرمایه داری جنبش را پنهان کند. عناوین اوباش و اخلالگر و همه انگ های فهرست شده در واژه نامه های رسمی سرمایه یکی یکی نثار توده های کارگر شد و پیکار ده ها هزار برده مزدی علیه استثمار و شدت استثمار سرمایه داری به جنگ و ستیز چند آنارشیست علیه دولت و نظم سیاسی تعبیر گردید. اتحادیه های کارگری به رسم همیشگی و بر پایه رسالت ذاتی خود با تمامی توان کوشیدند تا موج سرکش عصیان و خشم میلیون ها کارگر یونانی را مهار کنند و در گورستان سازش با سرمایه کفن و دفن نمایند. آن ها با مشاهده شعله های مهارناپذیر و رو به گسترش مبارزات کارگران مجبور شدند که لباس دروغین همسویی بر تن ناساز خود کنند. اما هدف از این همسویی بنا به سنت متعارف اتحادیه ای فقط یک چیز بود : این که کل خیزش رادیکال و ضدسرمایه داری توده های

میلیونی کارگر به نفع سرمایه مصادره شود و در کنترل کامل رفرمیسم منحط سندیکالیستی باب طبع نظام بردگی مزدی قرارگیرد. جنبش کارگری به راه خود ادامه داد. کارگران به توصیه های اتحادیه و و نسخه پیچی هاس سازش با سرمایه قاطعانه نه گفتند. وسعت دامنه مبارزات و رشد مداوم خیزش های خشماگین و قهرآلود ضدسرمایه داری کارگران عملاً بر سینه رفرمیسم راست اتحادیه ای دست رد کوبید. سران اتحادیه و سرمایه داران و دولت و کل نظام سرمایه داری در یک سو و جنبش رو به اوج و نیرومند کارگران در سوی دیگر در مقابل هم صف آراستند. توده های کارگر در روند پیکار برای شفافیت هر چه بیشتر مطالبات و اهداف ضدسرمایه داری خود، برای اعلام صریح تعلق ارگانیک اتحادیه به نظام بردگی مزدی، برای تأکید بر این واقعیت که سازمانیابی سندیکالیستی از بیخ و بن در تعارض با جنبش ضدسرمایه داری آنان است و بالاخره برای مرزبندی عریان و شفاف جنبش سرمایه ستیز خویش با اتحادیه های کارگری مزدور سرمایه تصمیم گرفتند که ساختمان مرکزی یکی از عظیم ترین اتحادیه ها را در پایتخت دولت سرمایه داری یونان به تصرف خویش درآورند. آنان به این کار اقدام کردند و در روز ۱۷ دسامبر در یک قیام نمادین تاریخی با جمعیتی مرکب از هزار برده مزدی به لانه سران اتحادیه هجوم بردند. آنان ساختمان اتحادیه را در اختیار گرفتند و از آنجا به همه کارگران یونان و به کل طبقه کارگر بین المللی پیام دادند. متن اعلامیه کارگران تصرف کننده ساختمان «کنفدراسیون عمومی کارگران یونان» (GSEE) به شرح زیر است :

اعلامیه

یا ما خود تاریخ خودمان را رقم خواهیم زد یا آن را بدون ما برایمان رقم خواهند زد.

ما کارگران یدی، شاغل، بیکار، موقت، بومی یا مهاجر{که ساختمان اتحادیه کارگری را به تصرف خود درآورده ایم}عناصر منفعلی نیستیم که پای تلویزیون ها بنشینیم و خیزش همزنجیران خویش را صرفا نظاره کنیم. ما از شنبه شب، شب کشته شدن الکساندر گریگوروپولوس، در تظاهرات ها شرکت کردیم، با پلیس درگیر شدیم، نهادهای دولتی درمرکز و حومه شهر را تصرف کردیم. بارها مجبورشدیم که کار خود و انجام امور روزمره خویش را ترک کنیم تا همراه با دانشجویان و دانش آموزان و کارگران دیگر در مبارزات خیابانی شرکت کنیم.

ما تصمیم به تصرف ساختمان مرکزی اتحادیه GSEE گرفتیم برای آن که :

- آن را به فضایی برای بیان آزادانه {دیدگاه ها و خواسته ها} و مکانی برای اجتماع کارگران تبدیل کنیم.

- این افسانه عوام فریبانه رسانه ها را که گویا کارگران در این درگیری ها حضور ندارند و این که خشم و عصیان این روزها کار ۵۰۰ نفر « نقاب پوش» و « اراذل و اوباش» است و یاوه بافی های دیگری از این دست را افشا کنیم. تلویزیون ها کارگران را قربانی این درگیری ها نشان می دهند و درحالی که بحران سرمایه داری در یونان و سراسر جهان فوج فوج از کارگران را بیکار می کند رسانه ها و مدیران آن ها از آن به عنوان « پدیده طبیعی» یاد می کنند.

- نقش بوروکراسی اتحادیه کارگری در تضعیف قیام کنونی را به باد انتقاد بگیریم و افشا کنیم . اتحادیه GSEE و کل دم ودستگاه اتحادیه کارگری که ده ها و ده ها سال است از آن حمایت می کند نه فقط قیام کنونی بلکه هرگونه مبارزه ما را تضعیف می کنند، برای تکه تکه کردن ما نیروی کارمان را وجه المعامله قرار می دهند و نظام استثمار و بردگی مزدی را تداوم می بخشند. رفتار GSEE در چهارشنبه گذشته { ۱۰ دسامبر ۲۰۰۸} کاملا گویا است : GSEE تظاهرات برنامه ریزی شده کارگران اعتصابی را لغو کرد و آن را به سازماندهی یک تجمع مختصر در میدان سینتگما (Syntagma) محدود نمود، با این اطمینان که افراد شرکت کننده در این تجمع از ترس آن که مبادا ویروس قیام به آنان سرایت کند با عجله پراکنده خواهند شد.

- این فضا را – به عنوان ادامه گشایش فضای اجتماعی ایجاد شده در اثر خود قیام – برای نخستین بار بازکنیم، فضایی که با حق عضویت های ما ساخته شده است، فضایی که ما از آن حذف شده ایم. در طول تمام این سال ها به انواع و اقسام منجی ها اعتماد کردیم و سرنوشت مان را به دست آن ها سپردیم، اما با این کار فقط شان و منزلت انسانی خود را ازدست دادیم. ما کارگران باید مسئولیت هایمان را خودمان به عهده بگیریم و دیگر به رهبران دانا یا نمایندگان «توانا» امید نبندیم. باید صدای خاص خودمان را داشته باشیم، اجتماع کنیم، باهم سخن بگوییم، تصمیم بگیریم و عمل کنیم. باید حمله عمومی را تاب آوریم. تنها راه نجات ما مقاومت جمعی **توده ای** است.

- ایده خودسازماندهی و همبستگی در محل های کار، کمیته های مبارزه و شیوه های کار جمعی توده ای را تبلیغ کنیم و بساط اتحادیه گرایان بوروکرات را برچینیم.

در همه این سال ها، بدبختی و توهین و خشونت درهنگام کار را تحمل کردیم. عادت کردیم معلولان و مردگان ناشی از به اصطلاح « سوانح کار» را یکی یکی بشمریم. عادت کردیم کشته شدن کارگران مهاجر – برادران طبقاتی مان – را نادیده بگیریم. دیگر از این زندگی توام با اضطراب حفظ دستمزد، تمبر مالیاتی، و حقوق بازنشستگی – که اکنون دیگر به یک رویای دور از دسترس بدل شده است – خسته شده ایم.

همان گونه که مبارزه می کنیم تا سرنوشت زندگی مان را به دست کارفرمایان و نمایندگان اتحادیه کارگری نسپاریم، هیچ کارگر شورشی را نیز در دستان دولت و دستگاه قضایی رها نخواهیم کرد.

آزادی فوری بازداشت شدگان

الغای اتهامات دستگیرشدگان

خودسازماندهی کارگران

اعتصاب عمومی

مجمع کارگران در ساختمان « آزادشده» کنفدراسیون عمومی کارگران یونان (GSEE)

مجمع عمومی کارگران شورشی

۱۷ دسامبر ۲۰۰۸

ما اعضای کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری این اقدام شجاعانه کارگران یونانی را به آنان تبریک می گوییم، دست شان را صمیمانه می فشاریم و خود را متحد و همرزم مبارزه ضدسرمایه داری آنان می دانیم.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم !

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۲۹ آذر ۸۷

تظاهرات کارگران لوله سازی اهواز علیه رئیس جمهوری سرمایه

بیش از ۴۰۰۰ کارگر لوله سازی اهواز در معرض اخراج حتمی قراردارند. کارخانه لوله سازی اهواز به سازمان تأمین اجتماعی تعلق دارد و در مالکیت مستقیم دولت سرمایه داری است. حکم اخراج همه ۴۰۰۰ کارگر نیز به طور مستقیم از سوی نهادهای دولتی سرمایه صادرشده است. در روزهای اخیر احمدی نژاد و صدرنشینان دولتی نظام بردگی مزدی در داربست مأموریت و رسالت همیشگی خویش برای رتق و فتق نظم تولیدی و سیاسی و میلیتاریستی سرمایه و برنامه ریزی تحمیل هر چه بیشتر این نظم بر توده های طبقه کارگر در استان خوزستان به سر می برند. کارگران لوله سازی اهواز با هدف سرازیر ساختن سیلاب خشم و قهر و کوبیدن فریاد اعتراض خویش بر وجود دولت سرمایه دست به راه پیمایی زدند. بیش از ۱۰۰۰ کارگر در ساعت ۳ بعد از ظهر روز پنج شنبه ۲۷ آذرماه نخست در محیط کارخانه اجتماع کردند. آنان سپس مسیر طولانی ۵ کیلومتری میان کارخانه تا استانداری اهواز را با پای پیاده و با کوله باری از خشم و نفرت علیه جنایات صاحبان سرمایه و دولت پیمودند. کارگران در بین راه به طور مکرر فریاد می زدند که «معیشت انسانی حق مسلم ماست». سرمایه داران دولتی مالک کارخانه لوله سازی اهواز دلیل اخراج کارگران را مشکلات مالی شرکت اعلام کرده اند. آن ها در شرایطی این گونه عوام فریبی می کنند که از میان نهادهای دولتی سرمایه فقط سپاه پاسداران بیش از ۴۰۰ میلیارد تومان از محصول کار و استثمار کارگران مورد استثمار شرکت را زیر نام خرید محصولات یکجا به تصرف خود درآورده و در قبال آن حتی یک ریال پرداخت نکرده است. کارگران در جریان این راه پیمایی علیه مالکان دولتی کارخانه و علیه دولت سرمایه افشا گری کردند. آنان خواستار پرداخت فوری تمامی مطالبات معوقه و تضمین قطعی ادامه اشتغال خود شدند.

۲۸ آذر ۸۷

سندیکا : از این جا مانده و از آن جا رانده!

(از گذر مصاحبهٔ عباس عبدی با سندیکالیست های شرکت واحد)

آقای عباس عبدی، از فعالان سیاسی «اصلاح طلب» دوخردادی، به مناسبت روز جهانی کارگر امسال (۱۳۸۷) با دو تن از اعضای هیئت مدیرهٔ سندیکای کارگران شرکت واحد، آقایان ابراهیم مددی و داود رضوی، گفت و گو کرده است (رجوع کنید به روزنامهٔ *کارگزاران*، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۸، «تشکیلات کارگری جلوی ضررهای ملی را می گیرد»). نفس گفت و گوی یک «اصلاح طلب» دوخردادی با دو فعال کارگری سندیکالیست، مضمون و نوع فرمول بندیِ کاملاً جهت دار و هدفمند پرسش های عباس عبدی و به ویژه پاسخ های «اصلاح طلبانه» و «عبدی پسند» مددی و رضوی، و بالاخره انجام این گفت و گو درمقطع کنونی مبارزات رو به اوج کارگران ایران همه مسائلی هستند که باید هر کارگر آگاه و هر فعال کارگری را به فکر بیندازد و به آن ها حساسیت نشان دهد. من نیز به سهم خود به نقد نکات مهم و اصلی این گفت وگو می پردازم و از این گذر در پایان به یک نتیجه گیری در باب سرنوشت محتوم سندیکا در سرمایه داری ایران می رسم.

عبدی در ابتدا از کارگران شرکت واحد می پرسد که اگر مشکلات کارگران را امروز در سه عنوان دستمزد، قانون کار و امنیت شغلی خلاصه کنیم، به نظر شما مهم ترین مشکل آن ها کدام است؟ مددی مهم ترین مشکل کارگران را فقدان تشکیلات می داند. اما عبدی می گوید فرض کنیم این تشکیلات وجود دارد، از این مرحله به بعد شما دنبال کدام یک از سه مورد بالا خواهید رفت؟ پاسخ مددی به این پرسش، پایین بودن سطح دستمزد است. بحث اصلی از این جا به بعد شروع می شود.

عبدی می پرسد : «علت پایین بودن دستمزد را چگونه تحلیل می کنید؟ آیا کارفرما در حال استثمار کارگران است یا این که خیر. بسیاری معتقد به این تحلیل هستند که ساخت اقتصادی ما موجب بهره وری پایین است و این همه چیز را پایین می آورد، از حقوق کارگر تا سود کارخانه و... به نظر شما کدام یک از این دو عامل مسئلهٔ مهم تری تلقی می شود : دستمزد پایین یا ساخت اقتصاد و نظام بهره وری در ایران؟»

آقای عبدی ظاهراً دارد به عنوان یک روزنامه نگار مصاحبه می کند. اما فحوای پرسش های او به روشنی هم سمت گیری نظری خودش - که درخلال پیشرفت گفت وگو بیش از پیش روشن می شود- وهم تلاش او برای القای دیدگاه خود به کارگران شرکت واحد را نشان می دهد. نظر ایشان این است که دستمزد پایین کارگران ایران نه به علت استثمار سرمایه داری بلکه به دلیل «پایین بودن سطح بهره وری» درمراکز کار وتولید است که خود معلول «ساخت اقتصادی» (ناکارآمد و عقب مانده) است. به عبارت دیگر، از نظر ایشان مشکل اصلی کارگران ایران این است که در جامعهٔ ایران، برخلاف جوامع پیشرفته سرمایه داری، در یک زمان واحد از یک کالای مشخص تعداد بیشتری کالا با کیفیت بهتر تولید نمی شود. به زعم ایشان، اگر- مثلا با کاربرد تکنولوژی ها و روش های پیشرفته تولیدی - بهره وری بالا برود، مشکل پایین بودن دستمزد کارگران هم حل می شود. زیرا «با بالارفتن بهره وری،هم سود سرمایه دار بیشتر می شود و هم دستمزد کارگر بالا می رود».

حال ببینیم آقای مددی چه پاسخی به پرسش آقای عبدی می دهد : «نظام اقتصادی معیوبی که طی سالیان وجود داشت همواره خطاهای مدیریتی خود در اقتصاد و هم چنین حجم عظیمی از ضربات را به قشر دستمزد بگیر و کارگران منتقل می کرد، چرا که اقشار ضعیف بیشتر ضربه خورده و درمعرض توفان حوادث قرار می گیرند. اما در شرایط حاکم یک عده سودجو از شرایط به نفع خود استفاده می کنند. به این علت **من نیز معتقدم که شرایط نابسامان اقتصادی ضربهٔ اصلی را به جامعهٔ کارگری می زند و در کنار این امر هم صاحبان صنایع و بنگاه های اقتصادی بهره می برند... به گمان من اگر در یک شرایط نرمال قرار بگیریم و صاحبان صنایع هم در چنین شرایطی قرار گیرند، هم سود بیشتری نصیب صاحبان بنگاه ها می شود و هم این کارگران سود بیشتری می برند.**» (تأکیدها همه جا از من است)

به این ترتیب، می بینیم که مددی در مجموع با این نظر عبدی موافق است که پایین بودن دستمزد کارگران در ایران به علت «بهره وری پایین» و ساخت اقتصادی «معیوب» است و نه به علت استثمار کارگران (یعنی نظام سرمایه داری). پیش از آن که ادامهٔ مصاحبه را دنبال کنیم، همین جا دست به نقد ببینیم این نظر تا چه حد صحت دارد.

برای پی بردن به علت پایین بودن دستمزد، لازم است ابتدا خودِ دستمزد را بشناسیم و بدانیم دستمزد اساساً چیست. فکر نمی کنم دست کم برای فعالان کارگری همچون آقای مددی این نکته محل مناقشه باشد که **دستمزد عبارت است از بهای نیروی کار**. به سخن دیگر، کارگر نیروی کار خود را برای زمان معینی به کارفرما می فروشد و در ازای آن پولی (یا جنسی) می گیرد که به این پول (یا جنس) دستمزد می گویند، که در شکل پرداخت پولی ماه به ماه «حقوق ماهیانه» هم نامیده می شود. پس، دستمزد عبارت است از قیمت نیروی کار. اما همین تعریفِ به ظاهر ساده وجود یک رابطهٔ خرید و فروش و بدین سان وجود یک کالا را پیش فرض می گیرد. همین که از «بهای

نیروی کار» صحبت می کنیم، درواقع داریم می گوییم نیروی کار محصولی است که صاحب آن یعنی کارگر آن را به بازار می آورد تا به خریدار این نیرو یعنی کارفرما بفروشد. در علم اقتصاد، به هر محصولی که خریدو فروش شود **کالا** می گویند. پس، نیروی کار یک کالا است. در هرچه تردید کنیم، در این واقعیت اقتصادیِ نمی توانیم تردید کنیم که در رابطهٔ خریدوفروش هر کالایی، خریدار می کوشد آن را به قیمت هرچه کمتری بخرد و فروشنده نیز تلاش می کند کالای خود را به بهای هرچه بیشتری بفروشد. بنابراین، تا همین جا این نتیجهٔ کاملاً بدیهی به دست می آید که سرمایه دار می کوشد دستمزد کارگر را در سطح هرچه پایین تری نگه دارد. و علت این کوشش سرمایه دار هم هیچ ربطی به ساخت اقتصادی «معیوب» و «بهره وری پایین» و نظایر این ها ندارد. این اصل اقتصادیِ بی چون و چرا در ایران همان قدر صحت دارد که در سوئیس و انگلستان و سوئد و آمریکا، که نه ساخت اقتصادی «معیوب» دارند و نه بحمداله بهره وری شان پایین است، اما در آن ها سرمایه داران و کارگران همیشه بر سر دستمزد چانه می زنند و در اکثر قریب به اتفاق موارد هم به لطف اتحادیه های به اصطلاح کارگری این چانه زنی به سود کارفرمایان و به زیان کارگران تمام می شود. به عبارت دیگر، در کشورهای اروپایی و آمریکا هم دستمزد کارگران به نسبت سطح زندگی در این کشورها همچنان پایین است. بهترین گواه پایین بودن دستمزد در این کشورها، انبوه عظیم اعتصاب ها و مبارزات کارگران این کشورها برای افزایش دستمزد است. آفتاب آمد؛ دلیل : آفتاب. اما در مورد پایین بودن دستمزد و حیاتی بودن آن برای کارفرما هنوز چیزی نگفته ایم و بحث اصلی در مورد علت پایین بودن دستمزد تازه از اینجا آغاز می شود.

بحثی که در بالا به آن اشاره کردیم، یعنی چانه زنی خریدار و فروشنده، در مورد هر کالایی صادق است و به خرید و فروش نیروی کار منحصر نمی شود. این چانه زنی پیش از پیدایش کالای نیروی کار نیز وجود داشته است. پیش از پیدایش خرید وفروش نیروی کار، در هر خریدوفروشی مقداری از کارنهفته در یک کالا (مثلا ۴ ساعت کار) با همان مقدارکار مبادله می شد و کالای خریده شده توسط خریدار چیزی **اضافه** براین مقدار کار برای او ایجاد نمی کرد. به عبارت دیگر، مقداری ارزش آفریده شده توسط کاریک انسان(مثلا دو کیلو گندم) با همان مقدارارزش آفریده شده توسط کارانسان دیگر(مثلا یک دست پیراهن) مبادله می شد. صاحب دو کیلو گندم با خرید یک دست پیراهن و مصرف آن همان مقدار کاری را مصرف می کرد که خود صرف تولید دو کیلو گندم کرده بود و، به همین سان، صاحب یک دست پیراهن نیز با خرید دو کیلو گندم و مصرف آن همان مقدارکاری را مصرف می کرد که خود صرف تولید یک دست پیراهن کرده بود. اما «نیروی کار» نه گندم است، نه پیراهن و نه هیچ کالای دیگر. این کالا با همه کالاهای دیگر یک فرق بسیار اساسی دارد و آن این است که، برخلاف همه کالاهای دیگر، وقتی مصرف می شود مقدار کاری **بیش از** آنچه صرف تولید آن شده است تولید می کند. شما وقتی یک کیلو برنج را به قیمت سه هزارتومان می خرید و می خورید، به اندازهٔ همان سه هزار تومان در بدن خود کار (به صورت کالری) تولید می کنید. در جریان مصرف این یک کیلو برنج، هیچ کاری اضافه بر مقدارکاری که صرف تولید آن شده است تولید نمی شود. اما در مورد «نیروی کار» چنین نیست. نیروی کار یک کالای **زنده** است. در جریان مصرف آن، کاری بیش از آنچه که صرف تولید آن شده است تولید می شود. به این کار، **کاراضافی** و به ارزش معادل آن **ارزش اضافی** می گویند. مثلاً شما ممکن است نیروی کار خود برای ۸ ساعت کار را با خوردن یک عدد نان بربری و ۲۰۰ گرم پنیر و اجاره بهای یک شب استراحت و خواب در منزل و ارزش یک روز استهلاک کفش ولباس و ... در بدن خود تولید کنید. اما آیا در ۸ ساعت کاری که انجام می دهید به اندازهٔ ارزش یک نان بربری و ۲۰۰ گرم پنیر و... ارزش تولید می کنید؟! مسلم است که چنین نیست. اگر چنین باشد، سرمایه دار باید دیوانه باشد که نیروی کار شما را می خرد!! سرمایه دار به این دلیل نیروی کار شما را می خرد که مصرف آن در طول مثلاً ۸ ساعت کارارزشی بیش از ارزش خریدش تولید می کند. کارگر ایرانی در جریان یک روز کار بیش از ده برابر مزدی که می گیرد یعنی بیش از ده برابرارزشی که صرف تولید نیروی کارش می کند برای سرمایه دار ارزش تولید می کند. تفاوت مقدار ارزشی که کارگر صرف تولید نیروی کارش کرده (یعنی مزد) و مقدار ارزشی که در طول یک روز کار عملاً برای سرمایه دار تولید کرده است، کجا می رود؟ روشن است که این تفاوت، که چیزی جز همان **سود** نیست، یکراست به جیب سرمایه دار می رود.

پس، کارفرما نیروی کارکارگر را برای بیرون کشیدن سود از او می خرد. هر کارگری که چند سال برای یک کارفرما کار کرده باشد به چشم خود دیده و تجربه کرده است که چگونه انباشت همین سود به صورت سرمایهٔ بازهم بیشتربرای سودآوری بازهم بیشتر و بازهم انباشت بیش از پیش سرمایه کارفرما را روز به روز ثروتمندتر و کارگر را روز به روز فقیرتر می کند. درهمین جا لازم است مفاهیم اقتصادی ای چون مزد، کارِمزدی، استثمارکارِمزدی، سرمایه، ارزش اضافی، سود و نظایر آن ها را باردیگر مرور کنیم، زیرا در مقابل افرادی چون عباس عبدی به آن ها احتیاج پیدا خواهیم کرد. **مزد** یا **دستمزد** همان قیمت نیروی کار است. **کارِمزدی** کاری است که در ازای مزد انجام می گیرد. **استثمار کارِمزدی** به معنی بیرون کشیدن ارزشی بیش از ارزش نیروی کار از جسم و جان کارگر مزدبگیر است. **سرمایه** همان رابطهٔ خریدوفروش نیروی کار است که به صورت اشیایی چون کارخانه و زمین و ماشین آلات و مواد اولیه (سرمایهٔ ثابت)و نیز نیروی کار خریداری شده (سرمایهٔ متغیر) در می آید. **ارزش اضافی** همان ارزش بیشتری است که از جسم و جان کارگر بیرون کشیده می شود. **سود** همان است که ارزش اضافی به طور واقعی خود را به آن صورت نشان می دهد. و الی آخر.

پس ازاین نگاه کوتاه به مقولهٔ دستمزد و مرور اجمالی برخی از مفاهیم اقتصاد سیاسی طبقهٔ کارگر، برمی گردیم به این پرسش که آیا علت پایین بودن دستمزد «ساخت اقتصادی معیوب» و «بهره وری پایین» است یا استثمار کارِمزدی و به طورکلی نظام سرمایه داری؟ در این بحث و مرور اجمالی به این نتیجه رسیدیم که سرمایه دار نیروی کار کارگر را برای آن می خرد که او را استثمار کند، یعنی از این نیروی کار ارزش اضافی یا سود بیرون بکشد. همین امر وجود یک رابطهٔ معکوس را بین سود سرمایه دار و دستمزد کارگر نشان می دهد : هرچه بهایی که سرمایه دار برای نیروی کار می پردازد بیشتر باشد سودی که گیر خودش می آید کمتر است و هرچه این بها کمتر باشد سود سرمایه دار بیشتر می شود. دستمزدِ بالاتر کارگر معنایش آن است که او مقدار بیشتری از ارزشی را که تولید کرده از چنگ سرمایه دار خارج نموده و از آنِ خود کرده است. به بیان دیگر، افزایش دستمزد کارگر به این معنی است که زمان کار اضافی کارگر (کاری که کارگر در ازای آن هیچ چیزی دریافت نمی کند) کاهش یافته و درعوض زمان کار لازم او (کاری که کارگر در ازای آن مزد دریافت می کند) افزایش یافته است. مثلاً اگر تا پیش از افزایش دستمزد، کارگراز ۸ ساعت کار روزانه فقط یک ساعت برای جبران دستمزد و ۷ ساعت دیگر را مفت ومجانی برای سرمایه دار کار می کرد، پس از افزایش دستمزد کار مفت و مجانی برای سرمایه دار (یعنی کار اضافی، که نباید با اضافه کاری اشتباه شود) مثلاً ۶ ساعت و کاری که دستمزد را جبران می کند (کار لازم) ۲ ساعت می شود. بنابراین، بیرون کشیدن کار اضافی از جسم و جان کارگر و تشدید این روند، که خمیرمایه و جوهرهٔ نظام سرمایه داری است و سرمایه بدون آن هیچ معنایی ندارد، مستلزم آن است که دستمزد کارگر همیشه پایین باشد. به عبارت دیگر، **علت پایین بودن سطح دستمزد کارگران نفس وجود سرمایه داری و استثمار کارِمزدی است و نه «ساخت اقتصادی معیوب»، «بهره وری پایین»، «توسعه نیافتگی اقتصادی»، «تصمیمات غلط دولت» و نظایر این ها.** اصل بی چون وچرای سودآوری در نظام سرمایه داری حکم می کند که دستمزد حتی در کشورهای به اصطلاح پیشرفتهٔ اروپا و آمریکا نیز پایین باشد. منتها پایین بودن سطح دستمزد در این کشورها را باید با سطح سودآوری سرمایه

در این کشورها سنجید و نه با سطح دستمزد کارگر ایرانی. بدیهی است که سطح دستمزد کارگر اروپایی و آمریکایی نسبت به سطح دستمزد کارگر ایرانی بسیار بالاتر است. اما اولاً، چنان که گفتیم، در قیاس با سطح سودآوری سرمایه در این کشورها دستمزد کارگران این کشورها همچنان بسیارپایین است؛ ثانیاً، و مهم تر از آن، اختلاف سطح دستمزد کارگر اروپایی و آمریکایی با کارگر ایرانی علاوه بر سطح بالای سودآوری در آن کشورها به سطح مبارزهٔ کارگر آن جا و دستاوردهای تاریخی او درمورد افزایش دستمزد نیز مربوط می شود. قانون ذاتی سرمایه در همه جای دنیا نگه داشتن دستمزد در سطح پایین است. در هیچ کجای دنیا، سرمایه دار به دلخواه خود سرسوزنی به دستمزد کارگران اضافه نکرده است و نمی کند. نه تنها نمی کند بلکه می خواهد و می کوشد سطح دستمزد را پایین تر از آنچه هست ببرد. بنابراین، اگر درشرایط مساوی از نظر عوامل اقتصادی در جایی سطح دستمزد کارگران نسبت به جاهای دیگر بالاتر است این امر فقط و فقط در اثر مبارزهٔ کارگران آن جا میسر شده است و لاغیر.

فکر می کنم تا اینجا همین مقدار برای نشان دادن این نکته کافی باشد که علت پایین بودن دستمزد کارگران همانا سرمایه یا رابطهٔ اجتماعی خریدوفروش نیروی کار است. ربط پایین بودن سطح دستمزد به عواملی چون «ساخت اقتصادی معیوب» و «بهره وری پایین» چیزی جز وارونه سازی حقیقت نیست. این وارونه سازی از کسانی چون عباس عبدی قابل انتظار است، زیرا ایشان به هرحال از نمایندگان سیاسی و سخنگویان بخشی از طبقهٔ سرمایه دار ایران است، بخشی که در عرصهٔ سیاست خود را «اصلاح طلب» و «لیبرال» معرفی می کند. اما آیا وارونه سازی حقیقت از کارگرانی چون ابراهیم مددی و داود رضوی نیز قابل انتظار است؟ آیا قابل انتظار است که آقای مددی به عنوان فعال کارگری به جای آن که وارونه پردازی یک نمایندهٔ سرمایه داری را افشا کند درکنار این نماینده بایستد و همچون او گرسنگی کارگران ایران را نه به مناسبات سرمایه داری بلکه به «اقتصاد معیوب» و «خطاهای مدیریتی» نسبت دهد؟ آیا قابل انتظار است که آقای مددی به عنوان کارگر آگاه به جای عریان کردن و افشای سرمایه به عنوان علت العلل تمام فقر و سیه روزی و کل مصائب زندگی کارگران ازجمله سطح پایین دستمزد، برای «متضررشدن کارفرمایان و صاحبان بنگاه ها» دل بسوزاند؟ آیا آقای مددی نمی داند که متضررشدن سرمایه داران چیزی جز یک وارونه نمایی آشکار نیست؟ کارگری که ریگی در کفش نداشته باشد و منافع خود را به منافع بخشی از طبقهٔ سرمایه دار گره نزده باشد نیک می داند که سرمایه داری که همچون زالو خون کارگران را می مکد و به ویژه در برهوت کنونی بی حقوقی کارگران تسمه از گرده کارگران می کشد نمی تواند متضرر باشد. او خوب می داند که مسئله اصلاً به صورتی که کارفرما مطرح می کند، نیست. کارگر آگاهی که تنه اش به تنهٔ سرمایه داران و نمایندگان آن ها نخورده باشد می داند که سرمایه به جایی می رود که سودآوری بیشتری داشته باشد. سرمایه دار صاحب کارخانه نساجی یا قندوشکر وقتی می بیند سودآوری رشته های دیگر بیشتر است سرمایه اش را برای کسب سود بیشتر به این رشته ها منتقل می کند، اما این کار را به بهانهٔ «متضررشدن» در رشتهٔ تولیدی خودش می کند. همچنین، وقتی انبوه کارگران ارزان تر و بی حقوق تر دمِ درِ کارخانه ها صف بسته اند و حاضرند نیروی کارشان را به ثمن بخس و با قراردادهای یک ماهه و دوماهه بفروشند، هر سرمایه دارِ برخوردار از عقل سلیمی این کارگران را به کارگران قدیمی واستخدام دائم خود ترجیح می دهد. سرمایه داری که دلش برای استثمار کارگر ارزان تر و بی حقوق تر لک زده است کارگران استخدامی و قدیمی خود را دسته دسته از کارخانه بیرون می ریزد، اما این کار را به بهانه «کمبود مواد اولیه»، «فقدان نقدینگی» و «زیان دهی» کارخانه می کند.

پس، زیان دهی سرمایه داران صاحب کارخانه هایی که یکی پس از دیگری تعطیل می شوند چیزی جز وارونه نمایی حقیقت نیست، و از کارگری چون آقای مددی انتظار نمی رود که این وارونه نمایی را تحویل کارگران را دهد. اما فرض کنیم این سرمایه داران حقیقت را می گویند و واقعاً دارند ضرر می کنند. طبیعی و بدیهی است که زیان دهی سرمایه داران برای کسانی چون آقای عبدی اهمیت داشته باشد و آنان را نگران کند. اما زیان دهی سرمایه دار چرا باید برای **کارگر** اهمیت داشته باشد؟ آیا این اهمیت از این لحاظ است که اگر سرمایه دار متضرر نشود و سود ببرد، دستمزد کارگر افزایش می یابد؟ در بالا نشان دادیم که چنین نیست. دستمزد کارگر با سود سرمایه دار نسبت معکوس دارد و برای آن که سرمایه دار سود بیشتری ببرد لزوماً دستمزد کارگر باید کاهش یابد. یعنی دقیقاً الزام سودآوری بیشتر (و نه متضررشدن سرمایه دار) است که سطح دستمزد کارگر را پایین نگه می دارد. آیا زیان دهی سرمایه دار از این نظر باید برای کارگر اهمیت داشته باشد که اگر سرمایه دار متضررنشود وسودببرد، کارگر بیکار نمی شود؟ اصلاً چنین نیست. سود سرمایه دار ممکن است سر به فلک بزند اما در همان حال کارگران دسته دسته بیکار شوند. کافی است کارخانه های خودروسازی را مثال بزنیم که از سودهای نجومی برخوردارند اما هر از گاهی صدها و هزاران کارگر خود رابیکارمی کنند. بیکاری معلول علل دیگری است که درذات سرمایه داری نهفته است و ربطی به متضررشدن سرمایه داران ندارد. اینجا جای بحث دربارهٔ علل بیکاری نیست. همین قدر بگویم که گرایش سرمایه و الزام سودآوری آن ایجاب می کند که برای تشدید بهره کشی از کارگران از تکنولوژی و ماشین آلات هرچه مدرن تر و پیشرفته تر استفاده کند، و علت اصلی بیکاری همین پدیده است. به عبارت دیگر، ماشین و فن آوری که قاعدتا باید درخدمت آسایش و رفاه و فراغت انسان باشد، در چهارچوب نظام سرمایه داری و الزامات سودآوری آن به عامل بیکاری و بدین سان فقر و بدبختی و گرسنگی انسان تبدیل می شود.

بنابراین، برخلاف آنچه آقای مددی فکر می کند، متضررنشدن سرمایه دار لزوماً به سود کارگر تمام نمی شود. این گونه سخن گفتن عملاً معنایی جز دفاع از بخشی از طبقهٔ سرمایه دار درمقابل بخش دیگر آن ندارد. این ادعا که گویا عدم زیان دهی سرمایه دار به سود کارگر است از جنس همان اعتراض خانهٔ کارگر و شوراهای اسلامی کار به کاهش تعرفه های واردات است. چند وقت پیش در روزنامهٔ "کاروکارگر" خواندم که ۱۲۰ تشکل «خانهٔ کارگری» درمورد کاهش تعرفه های واردات کالا به ویژه لوازم خانگی به دولت اعتراض کرده اند. این اعتراض خانهٔ کارگر هیچ ربطی به منافع کارگران ایران ندارد و درواقع دفاع آشکاراز بخشی از سرمایه داران صنعتی داخلی درمقابل سرمایه داران واردکنندهٔ کالاهای خارجی است. بسیارخوب، سرمایه داران تولیدکنندهٔ داخلی و زوائد آن ها یعنی تشکل های خانهٔ کارگری به سرمایه داران واردکنندهٔ کالای خارجی اعتراض کنند که چرا با واردات کالا به تولید داخلی و ملی ضربه می زنند. **کارگر** چرا باید به سیاهی لشکر این اعتراض تبدیل شود؟ **کارگر** چرا باید به کاهش تعرفه های واردات اعتراض کند؟ مگر مسئله و مشکل کارگر کاهش یا افزایش تعرفه واردات است؟ آیا اگر تعرفه واردات افزایش یابد و به جای واردات، کالا در داخل تولید شود مشکلات زندگی کارگران حل می شود؟ مثلاً، آیا اگر تعرفه واردات شکر افزایش یابد، کارگر نیشکرهفت تپه دیگر اخراج و بیکار نمی شود؟ فرض کنیم تعرفه واردات شکر افزایش یابد و دست مافیای شکر از «واردات بی رویهٔ شکر» کوتاه شود. فرض کنیم تولید کارخانهٔ نیشکرهفت تپه و دیگر کارخانه های قندوشکر دوباره برقرارشود، کارگران به سرکاربازگردند و شکر را درداخل تولید کنند. اگر نوسازی ماشین آلات عهدبوقی همین کارخانهٔ هفت تپه برای تأمین رقابت با قیمت شکر وارداتی و بدین سان تضمین سودآوری مطلوب سرمایه دار ایجاب کرد که هزاران کارگر این واحد تولیدی رهسپار برهوت خانمان سوز بیکاری شوند آیا بازهم می توانیم حفظ کار کارگران را در گرو افزایش تعرفه واردات شکر بدانیم؟ افزون براین، اگر علت بیکاری کارگران نیشکرهفت تپه کاهش تعرفه واردات باشد، پس کارگران کارخانه های صنایع بزرگ درحال رشدِ داخلی (مثلا خودروسازی ها) چرا بیکار می شوند؟ قابل درک است که شوراهای اسلامی کار و انجمن های صنفیِ نوع خانه کارگری به دفاع از «سرمایهٔ داخلی» درمقابل «سرمایهٔ خارجی» برخیزند و درواقع کارگران عضو خود را به سیاهی لشکر بخشی

از بورژوازی داخلی تبدیل کنند، زیرا این تشکل ها درواقع زائده و پشت جبهۀ جناحی از طبقۀ سرمایه دار هستند. اما **کارگر** چرا باید از «سرمایۀ داخلی» (یا «ملی»!) درمقابل «سرمایۀ خارجی» دفاع کند؟ کارگرانی چون مددی و رضوی چرا باید از بخشی از طبقۀ سرمایه دار درمقابل بخش دیگر آن دفاع کنند؟ مگر این کارگران نمی گویند که می خواهند تشکل «مستقل» ایجاد کنند؟ مگر این ها نبودند که چون نخواستند به قالب تشکل های خانۀ کارگری درآیند مورد ضرب وشتم وحشیانه خانۀ کارگری ها و شورای اسلامی شرکت واحد قرارگرفتند به طوری که حتی زبان منصور اسانلو را بریدند؟ اگر قرار باشد سندیکای کارگران شرکت واحد هم مثل تشکل های خانۀ کارگری از سرمایه داران «اصلاح طلب» و نمایندگان آن ها دفاع کنند و همچون آقای مددی برای متضررشدن آن ها دل بسوزانند، پس فرق این تشکل با خانۀ کارگر و تشکل های زیرمجموعۀ آن چیست؟

واقعیت این است که کارگران به درستی سود یا زیان سرمایه دار را مسئلۀ خودشان نمی دانند. مسئلۀ کارگران این است که دستمزدشان کفاف حتی یک زندگی حداقل را نمی دهد. حرف دل کارگر نه سود و زیان سرمایه دار بلکه این است که امنیت شغلی ندارد و کارفرما هرلحظه اراده کند اورا بیکار می کند. حرف دل او این است که درصورت بیکاری تحت پوشش بیمۀ بیکاری کافی قرارندارد و همان بیمۀ بیکاری ناکافی و موقت هم از دستمزد یک کارگر شاغل بسیارکمتر است، که البته اکثریت کارگران بیکار از همان هم محرومند. حرف دل او این است که در محیط کارش ایمنی ندارد و به دلیل آن که سرمایه دار نمی خواهد برای ایمنی محیط کار هزینه کند، روزانه شمار زیادی از کارگران با کوچک ترین غفلتی جان خود را از دست می دهند. حرف دل کارگر بسیاری حرف های دیگر از این دست است. دغدغه هایی چون «متضررشدن» کارفرما، «کاهش تعرفه واردات»، «واردات بی رویۀ شکر» و نظایر آن ها نه حرف دل و دغدغه کارگران بلکه دغدغۀ سرمایه دارانی است که با دیدن کوه سربه فلک کشیدۀ سود سرمایه داران دیگر خود را مغبون می بینند و برای جبران این غبن می کوشند پا روی دوش کارگران بگذارند تا به این ترتیب با تکیه به نیروی کارگران حرص سیری ناپذیر سوداندوزی خویش را ارضا کنند. این سرمایه داران و نمایندگان سیاسی آن ها همچون عباس عبدی می کوشند که در این وانفسا و برهوت بیداد فقرو فلاکت که کارگران دارند به معنای واقعی کلمه در آتش سرمایه می سوزند، از آتش سوزان جهنم واقعی سرمایه داری برای خود طرفی ببندند. برخورد سرمایه داران «اصلاح طلب» دوم خردادی با کارگران ما را به یاد انسانی می اندازد که درآتش می سوخت و ازانسان های دیگر کمک می خواست. انسان های زیادی با شنیدن ناله های جگرخراش مرگ آلودش به یاری اش شتافتند و کوشیدند او را از مرگ حتمی نجات دهند. در این میان، فردی به صورت همچون آدمیزاد اما به سیرت چونان دیو و دد درحالی که دسته گندمی دردست داشت دوان دوان خود را به محل آتش سوزی رساند و عربده کشان از امدادگران خواست که آتش را خاموش نکنند زیرا او می خواهد گندم اش را برشته کند !! داستان طمعی که عباس عبدی و امثال او به کارگران بسته اند از این دست است. آنان می خواهند از آتش سوزانی که دیگر چیزی نمانده کارگران را جزغاله کند برای خود طرفی ببندند. دراین طمع البته هیچ چیزغریبی نیست. سرمایه داران و اعوان و انصارشان همیشه و درهمه جا به کارگران طمع می بندند. غریب و تأسفبار آن است که کارگر به دست خود راه را برای این طمع سرمایه داران هموار کند، آتش بیار معرکه آنان شود، دربرابرشان زانو بزند و خود را به تخته پرش آنان برای جهیدن به قدرت تبدیل کند.

عبدی سپس گفت و گوی خود را با کارگران شرکت واحد این گونه ادامه می دهد : «... اگر فرض تحلیلی شما این باشد که مشکل امروز، استثمار کارگر است، او در قبال کارفرما جبهه گیری می کند. اما اگر فرض این باشد که برخی سیاست ها موجب پایین آمدن بهره وری می شوند، یقینا کارفرما هم از این سیاست ها متضرر می شود. گرچه کارگر بیشتر متضرر خواهد شد. **در این صورت ممکن است کارگر و کارفرما هر دو در یک جبهه با این سیاست ها مخالفت کنند.** اما اکنون باید پرسید که استثمار زمینۀ فشار بیشتر بر کارگر را فراهم می آورد یا توسعه نیافتگی ساخت اقتصادی و تصمیمات غلط....»

عبدی کمی پایین تر همین پرسش را این گونه مطرح می کند : «مسئله این است که آیا فعالیت و تشکیلات کارگری در درجۀ اول علیه کارفرما است یا علیه سیاست های غلط اقتصادی. البته بسیاری این دو را یکی می گیرند که اشتباه است چرا که می بینیم بسیاری از صاحبان صنایع هم به این سیستم اقتصادی معترض هستند. **از این رو پاسخ به سئوال من درواقع جهت گیری کلی تشکیلات کارگری را نشان می دهد.**»

پاسخ مددی به پرسش عبدی چنین است : «البته می توان گفت توسعه نیافتگی اقتصادی تأثیر بسیاری روی متضرر شدن کارگر می گذارد. اگر در شرایط اقتصادی دیگری عمل کنیم شاید شرایط بهتری نیز برای کارگران فراهم شود....»

عبدی بی درنگ می پرسد : «منظورتان این است که کارفرما هم متضرر می شود؟»

و مددی نیز همان پاسخی را می دهد که عبدی می خواهد : « **بله**. اما عمدۀ فشار همواره روی کارگران است. من چون مسائل کارگری را در اولویت خود می دانم بنابراین معتقدم در این شرایط ضربۀ اقتصادی بر صاحبان بنگاه ها چندان زیاد نیست و شاید این افراد چندان از بلبشوی اقتصادی هم ناراضی نباشند. به عنوان مثال تحت عنوان خصوصی سازی و کارآفرینی امتیازاتی اعطا شد که امروز مشخص شده است که به نوعی بربادادن منافع بود. در این شرایط کارگران باید فشارهای بیشتری را متحمل شوند. در سال های اولیۀ پیروزی انقلاب و دوران جنگ همواره کارگران همچون دیگران تحت فشار اقتصادی قرارداشتند، اما این دوران ویژه ای بود. امروز هم براساس برنامه هایی که بعداً معلوم می شود بی حساب و کتاب بوده، کارگران متضررمی شوند. از این رو، **به نظر من اگر کارگران در سازمان ها و تشکل های فراگیرتری سازماندهی می شدند توان جلوگیری از بسیاری ضررهای ملی را داشتند**».

می بینیم که چگونه یک نمایندۀ فکری و سیاسی سرمایه داری «اصلاح طلب» با هوشیاری و جهت دهی سنجیده و حساب شده می کوشد کارگر و به طورکلی تشکیلات کارگری را به متحد خود تبدیل کند تا «هردو در یک جبهه» علیه بخش دیگری از طبقۀ سرمایه دار و نمایندگان آن (جناح احمدی نژاد و به طورکلی جناح راست دولت جمهوری اسلامی) موضع بگیرند. عبدی آشکارا و زیرکانه می کوشد کارگران را به جهت مورد نظر خود یعنی اتحاد کارگران با سرمایه داران «خصوصی» و «اصلاح طلب» برای مقابله با «سیاست های غلط» دولت احمدی نژاد بکشاند. متأسفانه آقای مددی نیز دقیقا به دلیل سندیکالیست و رفرمیست (اصلاح طلب) بودن اش همان جوابی را می دهد و همان جهتی را برمی گزیند که عبدی می خواهد. او نیز چون عبدی از «توسعه نیافتگی اقتصادی» سخن می گوید و برای متضررشدن کارفرما دل می سوزاند، هرچند به عنوان یک کارگر به هرحال نمی تواند نگوید که «مسائل کارگری را در اولویت خود می داند» و «ضربۀ اقتصادی به صاحبان بنگاه ها چندان زیاد نیست و شاید این افراد چندان از بلبشوی اقتصادی هم ناراضی نباشند.»

اما «عبدی پسند»ترین سخن آقای مددی همان است که روزنامۀ «کارگزاران» یعنی ارگان کنونی سرمایه داران اصلاح طلب آن را تیتر کرده است : **تشکیلات کارگری جلو ضررهای ملی را می گیرد**. اولاً باید از آقای مددی پرسید که مگر «**ضرر** ملی» ضرر کارگر است که شما به عنوان کارگر برای آن دل می سوزانید؟ برای هر کارگر آگاهی روشن است که «**ضرر** ملی» چیزی جز ضرر سرمایه داران و دولت آن ها نیست، که آن هم، همان گونه که گفتم، چیزی جز وارونه پردازی نیست. راست آن است که سرمایه دار ممکن است در شرایط خاصی نتواند سوداندوزی مطلوب داشته باشد، واین با متضررشدن فرق می کند. اما فرض کنیم سرمایه داران و دولت آن ها واقعاً ضرر می کنند. دل سوزی کارگر برای ضرر سرمایه دار چه معنایی دارد؟ یک معنای دل سوزی کارگر برای ضرر سرمایه داران و دولت

آن ها می تواند این باشد که گویا اگر سرمایه داران به جای ضرر سود ببرند، این سود علاوه بر سرمایه دار به جیب کارگر هم می رود. این، حقیقت ندارد. همان گونه که گفتیم، اتفاقاً سودآوری سرمایه مستلزم کاهش دستمزد کارگران است و نه افزایش آن. ثانیاً، اساساً کارگر چرا باید خود را وارد بحث سود و زیان کسانی بکند که چه سود ببرند و چه زیان هدفشان چیزی جز بهره کشی از کارگران نیست. دراین مورد، فکر می کنم همان ضرب المثلی که خودِ کارگران به کار می برند گویاتر از هر بیان دیگری است. آن ها می گویند کارگر مثل مرغ می ماند که آن را هم در عزا می کشند و هم در عروسی. به راستی، برای کارگری که هم در سوددهی سرمایه استثمار می شود و هم در زیان دهی آن، چه فرقی می کند که سرمایه دار سود می کند یا زیان؟ ثالثاً، مگر کارگران «ملت» و «میهن» دارند که آقای مددی می کوشد آنان را نگران و دل سوز «ضرر **ملی**» نشان دهد؟ دراین مورد نیز کارگران آگاه می دانند که «ملت» و «میهن» بورژوازی هیچ معنایی جز شقه شقه کردن کارگران دنیا و تبدیل آن ها به گوشت دم توپ سرمایه داران «خودی» درمقابل سرمایه داران «بیگانه» ندارد. پایین تر درمورد ناسیونالیسم یا ملی گرایی آقای مددی بیشتر سخن خواهم گفت. رابعاً، و از همهٔ این ها مهم تر، برداشت مددی از تشکل کارگری است. از نظر مددی، تشکل کارگری سازمانی است که از **ضرر** ملی جلوگیری می کند. دراینجا، آقای مددی راز این همه سندیکا سندیکا کردنِ خود و سندیکالیست های دیگر را به خوبی برملا می کند. پرسش این است که آیا کارگران تشکل را برای **مبارزه** با سرمایه داران و دولت آن ها می خواهند یا برای **جلوگیری از ضرر** آن ها ؟ آیا اقدام خودِ کارگران شرکت واحد دربرپایی تشکل خویش بدون اجازهٔ دولت اقدامی علیه سرمایه داران و دولت آن ها بود یا برای جلوگیری از ضرر آن ها ؟ آیا اعتصاب کارگران شرکت واحد برای افزایش دستمزد و دیگر مطالبات **ضدسرمایه داری** کارگران شرکت واحد بود یا برای جلوگیری از ضرر کارفرما و دولت سرمایه داری ؟ آیا خودِ مددی و اسانلو و دیگر فعالان شرکت واحد به علت مبارزه برای افزایش دستمزد کارگران و لطمه زدن به منافع سرمایه داران به زندان افتادند و محاکمه شدند و همچنان می شوند یا برای جلوگیری از ضرر شرکت واحد و دولت جمهوری اسلامی؟ و بالاخره آیا جلب نظر سرمایه داران «اصلاح طلب» و نمایندگان آن ها همچون عباس عبدی این قدر اهمیت دارد که روی تمام مبارزات کارگران شرکت واحد از جمله مبارزهٔ خودِ مددی خط بطلان کشیده شود؟

درک سرمایه دارانهٔ آقای مددی از تشکل کارگری در پاسخ به پرسش بعدی عباس عبدی خود را بیشتر نشان می دهد. عبدی می پرسد : «در جوامعی مثل آمریکا تعداد بیکاران کم هستند و اغلب نیز تحت پوشش بیمه ای قرار دارند. اما در ایران درصد بیکاری زیاد است و حجم بالایی از این بیکاران هم افرادی هستند که تازه می خواهند به عنوان نیروی کار جدید وارد بازار کار شوند. شما فکر می کنید یک سندیکای کارگری برای این افراد چه کاری می تواند انجام دهد. چرا همواره بین کسانی که کار و شغل دارند با کسانی که بیکار هستند، رقابتی نیز وجود دارد؟» آقای مددی چنین پاسخ می دهد : «... تصور من این است که **اگر سندیکاها سازوکارهای مناسبی داشته باشند می توانند تأثیر لازم را بر صاحبان قدرت جهت یافتن راه حل مشکلات جامعه بگذارند.** به عنوان مثال، اگر برخی روش ها کمکی به حل بیکاری نمی کند اتحادیه های کارگری می توانند فشار بیاورند تا این روند ادامه نیابد. به عنوان مثال، میلیون ها تن کالا از چین وارد کشور می شود. اگر جلو ورود این کالاها گرفته شود یقیناً تا حدی به تقویت تولید و کاریابی کمک خواهد کرد.»

به این ترتیب می بینیم که به نظر مددی سندیکا تشکلی است که به صاحبان قدرت کمک می کند تا آن ها راه حل مشکلات جامعهٔ سرمایه داری را پیدا کنند. در اینجا مددی کاملاً درست می گوید. باید اذعان کرد که سندیکا همین است که او می گوید. سندیکا هم اکنون در همه جا ابزار و عصای دست سرمایه داران و دولت آن ها است. سندیکا به سرمایه داران و دولت آن ها کمک می کند که راه حل مشکلات جامعهٔ سرمایه داری را پیدا کنند، به عبارت دیگر به سرمایه داران و دولت ها می گوید کارگر را چگونه استثمار کنند که دچار مشکل نشوند. سندیکا مبارزهٔ کارگران با سرمایه داران و دولت آن ها را به سازش می کشاند تا سرمایه داران و دولت آن ها دچار مشکل نشوند. سندیکا با اعتصاب کارگران یا حداقل با ادامهٔ آن مخالفت می کند و در راه آن سنگ می اندازد تا سرمایه داران و دولت آن ها دچار مشکل نشوند. در حالی که شکم گرسنهٔ کارگران و خانواده هایشان آنان را به اعتصاب می کشاند، سندیکا برسر کارگرانِ خواهان اعتصاب فریاد می زند که «طبق کدام قانون می خواهید اعتصاب کنید؟» (این را منصور اسانلو در یکی از جلسات عمومی سندیکا پیش از اعتصاب اول، که من خود در آن حضور داشتم، ازیکی از رانندگان طرفدار اعتصاب پرسید. آن کارگر راننده هم در پاسخ به این پرسش دست فرزند کوچکش را- که با خود همراه آورده بود- بلند کرد و گفت: طبق قانون شکم گرسنهٔ این بچه ام !). سندیکا از کارگران می خواهد که پایشان را از چهارچوب قانون بیرون نگذارند تا سرمایه داران و دولت آن ها دچار مشکل نشوند. کمکی که سندیکا به صاحبان قدرت می کند تا راه حل مشکلات جامعهٔ سرمایه داری را پیدا کنند چیزی جز این ها نمی تواند باشد. سندیکا فقط با این کارها می تواند به صاحبان قدرت کمک کند تا آن ها مشکلات جامعهٔ سرمایه داری را حل کنند. سندیکا تشکل سازش کارگر با سرمایه دار است و در هرجا که جز این عمل کرده است فقط و فقط در اثر فشار تودهٔ کارگران از پایین بوده است. نظر مددی درمورد جلوگیری از ورود کالای خارجی برای حل مشکل بیکاری همان طرح خانهٔ کارگر مبنی بر بالابردن تعرفه های واردات است، که چنان که گفتم هیچ ربطی به حل مشکل بیکاری ندارد و صرفاً طرحی است برای تقویت سرمایهٔ صنعتی در مقابل سرمایهٔ تجاری. بنابراین، ازاین لحاظ، سندیکای مورد نظر آقای مددی چیزی جز شکل اپوزیسیونی خانهٔ کارگر و تشکل های دولتی نیست. به عبارت دیگر، سندیکا چیزی جز شکل اپوزیسیونیِ انجمن صنفی نیست. منظورم از اپوزیسیون در اینجا اصلاح طلبان بیرون از حکومت اعم از مذهبی و غیرمذهبی است. اگر اصلاح طلبان درون حکومت اهداف سیاسی خود را از طریق تشکل هایی چون «انجمن صنفی روزنامه نگاران» دنبال می کنند، اصلاح طلبان بیرون حکومت نیز اهداف خود را در زمینهٔ مسائل کارگری از طریق سندیکا پی می گیرند، و این اهداف نه تنها در جهت منافع کارگران نیست بلکه کارگران را دقیقاً به سیاهی لشکر جناحی از طبقهٔ سرمایه دار تبدیل می کند.

آقای داود رضوی درک کارفرمایی از تشکیلات کارگری را رو راست تر از مددی بیان می کند. ایشان می گوید : «اکنون در تمام دنیا این بحث را پذیرفته اند که یک تشکیلات مستقل کارگری که بدون دخالت دولت شکل گرفته باشد، می تواند به کارفرما نیز کمک کند.» حسن اظهارنظرهای کارگرانی چون داود رضوی در این است که درک سرمایه دارانه از تشکل «مستقل»(!) کارگری را در لفافهٔ چپ نمی پوشاند. رضوی آشکارا می گوید تشکل **مستقل** کارگری تشکلی است که به کارفرما کمک می کند. ایشان دچار این توّهم مخرب و ضدکارگری است که گویا تشکلی که به کارفرما کمک کند می تواند **مستقل** باشد. به نظر ایشان، برای آن که یک تشکل کارگری مستقل باشد همین کافی است که دولت در شکل گیری آن دخالت نداشته باشد. شاید ایشان نمی داند که در اروپا و آمریکا دولت کوچک ترین دخالتی در شکل گیری اتحادیه های کارگری ندارد، اما همین اتحادیه ها نه تنها مستقل نیستند بلکه تا مغز استخوان به **رابطهٔ سرمایه** (و نه لزوماً کارفرما و دولت) **وابسته** اند. به این ترتیب، در دیدگاه آقایان رضوی و مددی، تشکل کاملاً وابسته به سرمایه به تشکل مستقل کارگری تبدیل می شود. بی دلیل نیست که دیدگاه این کارگران در دل عباس عبدی قند آب می کند. دقت کنید : «شکی نیست که امروز کارفرما نیز باید متوجه شده باشد که در نبود تشکیلات **مستقل** کارگری متضرر می شود. چون این تشکیلات به دنبال تحقق خواسته ها و برنامه هایی است که سطح بهره وری را بالا خواهد برد.» برای هرکس که می خواهد معنای تشکل «مستقل» از نظر سرمایه داران و نمایندگان آن ها بداند این سخن عباس عبدی بهترین تعریف را به دست می دهد : تشکل «مستقل» کارگری تشکلی است که به دنبال تحقق خواسته ها و برنامه هایی

است که سطح بهره وری را بالا خواهد برد. کور از خدا چه می خواهد جز دو چشم بینا ؟! نمایندهٔ سرمایه از تشکل «مستقل» کارگری چه می خواهد جز تلاش برای بالابردن سود سرمایه دار؟! بی دلیل نیست که «حزب مشارکت اسلامی» به عنوان یکی از احزاب سرمایه داری «اصلاح طلب» از تشکل «مستقل» ی چون سندیکای کارگران شرکت واحد (و نه از تودهٔ کارگران شرکت واحد) دفاع می کند و نمایندگان خود را به مجمع این سندیکا می فرستد. همین جا لازم است بگویم که درست در نقطهٔ مقابل این دفاع رفرمیستی از سندیکای شرکت واحد، «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" قرارداشت که جلوتر از تمام تشکل های دیگر پای به پای کارگران شرکت واحد و درکنار آنان از مبارزاتشان دفاع کرد به طوری که در تکثیر و توزیع اعلامیهٔ اعتصاب در شهر تهران از خودِ فعالان شرکت واحد هم فعال تر بود.

اما مشکل سندیکالیست های شرکت واحد به رفرمیسم منحصر نمی شود. سکهٔ رفرمیسم آنان روی دیگری نیز دارد که همان ناسیونالیسم است. در بالا، نگرانی آقای مددی درمورد «ضرر**ملی**» را دیدیم، ضرری که درواقع چیزی جز ضرر سرمایه داران ایرانی و دولت آن ها نیست. ملی گرایی مددی خود را آشکارا در بحث مقایسهٔ ایران با چین نشان می دهد. او می گوید : «شما ببینید که سطح رفاه چین در ۱۰ سال گذشته چقدر بالا آمده است. ما هیچ کدام از آن رفاه برخوردار نیستیم و همچنین کار هم نداریم. چین اکنون سالانه رشدی معادل ۱۰درصد دارد. اما در ایران وضعیت چگونه است؟ به نظر من آن فرایند **ملی** که سبب رشد ۱۰درصدی چین می شود، در ایران وجود ندارد.» در اینجا از این طنز تلخ و تأسفبار تاریخ می گذرم که روزگاری نه چندان دور حزب توده و اکثریت فدایی و اعوان و انصار آن ها «حزب کمونیست» چین و دولت آن و احزاب و گروه های طرفدار آن ها را تحت عنوان «مائوئیسم» و«انحراف به طرف سرمایه داری» مورد شدیدترین کینه ها و نفرت ها قرار می دادند تا آن حد که نه تنها از لو دادن آنان به پلیس سیاسی دریغ نمی کردند بلکه حتی از اعدام آن ها توسط جمهوری اسلامی دفاع می کردند. اکنون همان «مائوئیسم» و مظهر«انحراف به طرف سرمایه داری» به الگوی آقای مددی بدل شده است !! دردناک و تأسف انگیز است، اما واقعیت دارد. بگذریم.

دراینجا نیز می بینیم که چگونه آقای مددی رشد سرمایه داری را معادل بالارفتن رفاه عمومی می گیرد.بحث ها ی پیشین را تکرار نمی کنم و همین قدر می گویم که سرمایه داری - به ویژه در اوضاع و احوال کنونی آن که دوران نئولیبرالیسم نامیده می شود - ممکن است از رشد ۱۰درصدی که چه عرض کنم حتی از نرخ رشدهای بسیاربالاتر برخوردار باشد درحالی که کارگران در فقر و نکبت مطلق دست وپا بزنند. لازمهٔ سودآوری افزون تر و بدین سان رشد بیشتر سرمایه داری تحمیل فقر و سیه روزی هرچه بیشتر برطبقهٔ کارگر است. و اگر درجایی چنین نیست، بدون هیچ تردیدی علت آن فقط و فقط مبارزهٔ طبقه کارگر است و نه گرایش سرمایه داری به رشد رفاه عمومی. بی گمان، سرمایه داران و دولت آن ها از خوشحالی در پوست خود نخواهند گنجید وقتی ببینند یک کارگر در وارونه نمایی حقیقت با آن ها همصدا شده و چنین گرایشی را به سرمایه داری نسبت می دهد.

اما نکتهٔ مورد نظرمن در گفتهٔ آقای مددی عبارت «فرایند **ملی**» است. مددی با این عبارت جان کندن کارگران چینی ازجمله تن دادن به یکی از وحشیانه ترین شکل های تشدید استثمار در تاریخ سرمایه داری و نیزکشتار یکریز و مدام کارگران در اعماق سیاه معادن سرمایه برای رشد سرمایه داری چین و ساقط کردن خود از هرگونه هستی را به یک ارزش تبدیل می کند که کارگران ایرانی نیز باید آن را الگوی خود کنند. درواقع وقتی ایشان از فقدان «فرایند **ملی**» درمیان کارگران ایران انتقاد می کند دارد به کارگران ایران می گوید که چرا مثل کارگران چینی برای سرمایه داران جان نمی کنند و نرخ رشد سرمایه را در ایران بالا نمی برند. و این درست همان نکته ای است که عبدی می خواهد از زبان مددی بشنود. عبدی که دقیقاً منتظر است مددی همین نکته را بگوید حرف او را می قاپد و بلافاصله می گوید : «سئوال من در رابطه با این که مشکل ما درکجاست نیز ناظر برهمین بحث بود، یعنی **بیگانگی کارگر با سیستم اقتصادی**. البته ممکن است برخی کارگران وضع بهتری به نسبت چین داشته باشند اما **آن حس را که کارگر چینی دارد، کارگر ایرانی ندارد...**». می بینیم که به نظر عباس عبدی مشکل کارگر ایرانی این است که با سیستم سرمایه داری بیگانه است. برای آن جان نمی کند. از جانش برای آن مایه نمی گذارد. حس ناسیونالیستی کارگر چینی را ندارد. ناسیونالیسم یا ملی گرایی، که چیزی جز نظریه تکه تکه کردن کارگران جهان و دادن یک هویت **ملی** به هریک از این تکه ها برای تبدیل آن ها به گوشت دم توپ و سیاهی لشکر سرمایه داران این یا آن کشور نیست، جزء جدایی ناپذیری از ایدئولوژی سرمایه داری و نمایندگان آن است. از عباس عبدی هم انتظاری جز دفاع از ناسیونالیسم نمی رود. بحث ما بر سر ناسیونالیسم ابراهیم مددی به عنوان کارگر شرکت واحد است. متأسفانه مددی در پاسخ به عبدی باز هم همان چیزی را که او می خواهد تکرارمی کند : « بله، کارگر چینی به طور آگاهانه به دستمزد پایین راضی است. چرا؟ چون قصد فتح بازار جهانی را دارد. اگر در ایران هم چنین حسی ایجاد شود یقیناً مردم ایران و کارگران ما برای تحقق آن مایه خواهند گذاشت. سابقهٔ چنین امری هم وجود دارد، مثل ۸ سال جنگ با عراق. اما اکنون به دلیل برخی برنامه و سیاست های لرزان فاقد چنین حسی هستیم». دقت کنید که چگونه در اینجا تلاش طبقهٔ سرمایه دار چین و دولت آن برای پایین نگه داشتن سطح دستمزد تحت لوای ناسیونالیستی «فتح بازار جهانی» به عنوان امری که گویا کارگران چینی خود داوطلب آن شده اند نشان داده می شود. این وارونه نمایی را اگر یک نمایندهٔ سرمایه مرتکب شود جای تعجب نیست. زیرا این نماینده به هرحال می کوشد ذهن کارگر را از دشمن اصلی اش یعنی سرمایه منحرف کند و رقیب خارجی خود در عرصهٔ بازار جهانی را به عنوان دشمن کارگر معرفی کند. این نمایندهٔ ناسیونالیست سرمایه داری می کوشد حقیقت را وارونه نشان دهد و به کارگر القا کند که مبارزه با این دشمن خارجی برای فتح بازار جهانی مستلزم پایین بودن سطح دستمزد کارگران و بدین سان تحمل فقر و فلاکت و سیه روزی و همچنین خفقان و سرکوب است. این نمایندهٔ سرمایه با این کار درواقع به وظیفهٔ طبقاتی خود عمل می کند و به این معنا بر او هیچ حَرَجی نیست. اما وقتی کارگر طوطی وار این وارونه نمایی نمایندهٔ سرمایه را تکرار می کند انسان نمی تواند متعجب و متأسف نشود. تأسف آورتر از این، توجیه وتقدیس جنگ جنایتکارانه دو دولت سرمایه داری ایران و عراق برای گوشت دم توپ کردن کارگران این دو کشور است. مددی از کارگران ایران می خواهد حس ناسیونالیستی داشته باشند و همچون زمان جنگ ایران وعراق برای تحقق منافع سرمایه داران ایرانی و دولت آن ها از خود مایه بگذارند. گویا خون کارگران ایران در سلاخ خانه های کار وتولید کم مکیده می شود که اینک باید آن را در میدان جنگ برای سرمایه داران بر زمین بریزند. از مددی به عنوان کارگر انتظار می رفت که رک وصریح به عبدی بگوید : برو این دام بر مرغ دگر نه ! اما او نه تنها این را نمی گوید بلکه با پای خود وارد دام صیادی چون عبدی می شود. سهل است، کاسهٔ داغ تر از آش هم می شود و آنچه را که حتی عبدی نمی گوید بر زبان می آورد : تقدیس جنگ سرمایه دارانهٔ ایران و عراق و تبلیغ آن به عنوان امری که در خدمت منافع کارگران است. او افسوس می خورد که اکنون کارگران ایران فاقد حس ناسیونالیستی زمان جنگ ایران وعراق هستند. هشت سال جنگ به کارگران ایران نشان داد که آنان نباید روی مین سرمایه داران می رفتند و نباید خود را فدای منافع آنان می کردند. اکنون آقای مددی بر فقدان این حس ناسیونالیستی در میان کارگران افسوس می خورد. جای بسی تأسف است.

به این ترتیب، روشن می شود که تشکیلاتی کارگری که کارش جلوگیری از ضررهای ملی باشد (یعنی همان سندیکا یا اتحادیه) چیزی جز یک تشکل رفرمیستی – ناسیونالیستی نمی تواند باشد : از یک سو درعرصهٔ اقتصاد جلو ضرر سرمایه داران و دولت آن ها را می گیرد و، از سوی دیگر، در قلمرو سیاست کارگران را قربانی و گوشت دم توپ «ملت» و «میهن» بورژوازی می کند. حداکثر کاری که چنین تشکلی برای کارگران می تواند بکند چانه

زنی با کارفرما برای درصد بسیار ناچیزی از افزایش دستمزد در چهارچوب پذیرش بی چون و چرا ومطلق مناسبات سرمایه داری است، که درمورد کشورهایی چون ایران حتی این چانه زنی نیز منتفی است (پایین تر درمورد چرایی این نکته توضیح خواهم داد). این کار نیز در غیاب توده کارگران و در پشت درهای بسته انجام می گیرد. مسئولان سندیکا در این مورد دقیقاً مثل رؤسای ادارات دولتی عمل می کنند (به این معنا سندیکا خود نوعی ادارهٔ دولتی است که کارگران باید از دست کارفرما به آن شکایت کنند) و مثلاً تصمیم می گیرند که به مذاکرات خود با کارفرما خاتمه دهند یا آن را ادامه دهند یا فرمان پایان اعتصاب را صادر کنند، بدون این که در هیچ یک از این موارد نیازی به شرکت دادن توده کارگران در تصمیم گیری ببینند. برای نمونه وقتی قالیباف، شهردار تهران، به منطقهٔ ۶ شرکت واحد آمد و کارگران این شرکت را با وعده و وعید فریب داد و از هیئت مدیرهٔ سندیکای کارگران این شرکت خواست به اعتصاب (اعتصاب اول این کارگران در اوایل دی ماه ۸۴) پایان دهند، آقای مددی بدون این که تصمیم گیری در این مورد را به نظرخواهی از تودهٔ کارگران اعتصابی موکول کند از کارگران خواست به اعتصاب پایان دهند. در آن زمان منصور اسانلو- رئیس هیئت مدیره - در بازداشت بود و مددی به عنوان نایب رئیس باید به جایش تصمیم می گرفت. همین جا بگویم که وقتی اسم منصور اسانلو را می برم نمی توانم به ظلمی که درحق او (و نیز آقای غلامحسینی) شده است اشاره نکنم. من فعالیت کارگری اسانلو و غلامحسینی را حق مسلم آنان می دانم و محکومیت وحبس آن ها را در زندان به علت فعالیت کارگری محکوم می کنم. اما درعین حال مخالفت با دیدگاه ها و عملکرد اسانلو را حق مسلم خود می دانم و بر این باورم که این دیدگاه ها و عملکرد به حال جنبش کارگری کاملاً مضر است و باید مورد نقد جدی قرار گیرد. اسانلو در مصاحبهٔ اخیرش حتی با نفس اعتصاب کارگران شرکت واحد مخالفت کرده و درواقع از آن اعلام برائت نموده است. او می گوید : « تا زمانی که من مدیر سندیکا بودم ما اعتصاب نکردیم و هیچ بیانیه ای مبنی بر اعتصاب در دوران حضور بنده در هیئت مدیرهٔ سندیکا صادر نشد.» (مصاحبه با مسعود باستانی، نشریهٔ شهرگان، ۲۶ تیر ۸۷) پرسش این است که اساساً چرا باید اعتصاب کردن یا نکردن کارگران به تصمیم رئیس یا نایب رئیس یا حتی کل اعضای هیئت مدیرهٔ سندیکا مشروط شود؟ کارگری که شکم گرسنهٔ فرزندش به او می گوید اعتصاب کن تا بتوانی حقت را از حلقوم کارفرما بیرون بکشی چرا باید منتظربماند که رئیس یا نایب رئیس سندیکا به او بگوید اعتصاب بکند یا نکند؟ این دقیقاً ساختار و مکانیسم تصمیم گیری در سندیکا است که باعث محرومیت کارگران از شرکت و تصمیم گیری درمورد مسئلهٔ مهمی چون شروع اعتصاب یا ادامه یا پایان آن می شود. و این ساختار و مکانیسم نیز دقیقاً در راستای همان ماهیت سرمایه دارانه، رفرمیستی و غیرکارگری سندیکا است. سندیکا نه تشکل مبارزه برای منافع کارگران بلکه تشکل تقویت پشت جبههٔ احزاب جناح چپ بورژوازی است. به گفتهٔ زیر از اسانلو دقت کنیم تا این معنای سندیکا را بهتر درک کنیم : «اگر فدراسیون سراسری کارگران تشکیل شود هرکسی بخواهد رئیس جمهور شود اول باید با ما مذاکره کند.» (همان جا) آقای اسانلو با این گفته می خواهد بگوید که وقتی سندیکا تودهٔ کارگران را درخود متشکل کند و به یک قدرت بدل شود آنگاه در مذاکره با نامزد ریاست جمهوری (مثلا خاتمی) مطرح خواهد کرد که در صورت پیگیری مطالبات کارگران از سوی این نامزد، سندیکا از کارگران خواهد خواست که به او رأی بدهند. من پایین تر توضیح خواهم داد که این حرف ها در ایران خواب وخیالی بیش نیست. اما فرض کنیم چنین باشد. مصادیق اعلای گفتهٔ اسانلو را در اروپا و آمریکا باید جست. آیا واقعاً اسانلو فکر می کند در مذاکرات اتحادیه های کارگری اروپا و آمریکا با نامزدهای ریاست جمهوری چیزی نصیب تودهٔ کارگران اروپا و آمریکا شده است یا می شود؟ چه چیزی؟ آری، بدون شک در این مذاکرات چیزهای زیادی، از پول و سهام گرفته تا مقام های گوناگون، نصیب **رهبران** اتحادیه ها شده است. اما فکر نمی کنم آقای اسانلو بتواند این ها را به حساب امتیازات **تودهٔ** کارگران بگذارد. به عبارت دیگر، حتی در بهترین سندیکاها نیز کلاه تودهٔ کارگران پس معرکه است و این ها فقط نقش سیاهی لشکر احزاب سرمایه داری و جیره خواران آن ها در رهبری سندیکاها را ایفا می کنند. سندیکا نه تشکل تودهٔ کارگران بلکه تشکل مطلوب جناح رفرمیست – ناسیونالیست بورژوازی است. ازهمین رو است که دکتر محمد ستاری فر، معاون رئیس جمهوری و مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی در دولت اول خاتمی (۷۶ تا ۸۰) « درحسرت سندیکای مستقل» به سر می برد. (شهروند امروز، ۱۵ اردیبهشت ۸۷) یا داریوش فروهر، ملی گرا و پان ایرانیست معروف و اولین وزیر کار رژیم جمهوری اسلامی که خود به دست عوامل همین رژیم کاردآجین شد، این گونه کارگران را به دوری از شورا و کمیتهٔ انقلابی و روی آوردن به سندیکا فرا می خواند : « یادآور می شوم که تنها راه کارگر برای دفاع از حقوق خود تشکیل سندیکای واقعی است و نه تکیه به شوراهای خلق الساعه و کمیته های انقلابی. همهٔ نیروی خود را برای ساختن سندیکای واقعی که مدافع حقوق شما باشد بسیج کنید و به همت سندیکاها محیط کارخانه ها را از برخورد و اعمال نظریات سیاسی این دسته و آن دسته به دور دارید.» (روزنامهٔ کیهان، ۵۸/۱/۸)

پرسش مهمی که در اینجا پیش می آید این است که اگر سندیکا تشکل مطلوب جناح سرمایه داری «اصلاح طلب» است پس چرا جمهوری اسلامی، که یک دولت سرمایه داری است، آن را سرکوب می کند و نمی گذارد تشکیل شود؟ چرا رهبران آن را محاکمه می کند و به زندان می اندازد؟ فکر می کنم پاسخ این پرسش در خودِ این پرسش نهفته است : درست به همان دلیل که جمهوری اسلامی اصلاح طلبی را برنمی تابد، سندیکا یعنی تشکل مطلوب این جریان رانیز برنمی تابد و آن را سرکوب می کند. بحث مفصل درمورد چرایی این واقعیت جامعهٔ سرمایه داری ایران مجال دیگری را می طلبد. در اینجا به این نکتهٔ اساسی بسنده می کنم که رابطهٔ سرمایه در ایران یک ویژگی ذاتی و اساسی دارد و آن خرید وفروش نیروی کار به قیمت بسیارارزان و حتی شبه رایگان همراه با تحمیل بی حقوقی مطلق بر کارگران است. دوام و بقای سرمایه در ایران درگرو حفظ این ویژگی ذاتی واساسی است. بدون این ویژگی اساساً رابطهٔ سرمایه در ایران نمی تواند معنا و موجودیت داشته باشد. اما حفظ این ویژگی مستلزم چماق یعنی دولت دیکتاتور و مستبدی (اعم از سلطنتی یا دینی) است که کمترین اعتراض کارگری حتی درمورد مطالبات پایه ای را نیز با شلاق و شکنجه و زندان و اعدام و تیرباران و حمام خون پاسخ گوید. بدیهی است که چنین روبنایی هیچ گونه رفرم و اصلاح در چهارچوب مناسبات سرمایه داری ازجمله وجود تشکل های کارگری قانونی خواستار چانی زنی کارگران و کارفرمایان و احقاق حقوق کارگران حتی برمبنای قانون خودِ جمهوری اسلامی را برنمی تابد. در چنین وضعیتی، در برابر کارگر ایرانی دو راه بیشتر باقی نمی ماند : یا تن دادن به فقر وفلاکت و سیه روزی و سرکوب یا اعمال قدرت طبقاتی علیه سرمایه و دولت آن از طریق اتحاد و تشکل شورایی وضدسرمایه داری سراسری طبقهٔ کارگر. راه سندیکا سازی و درخواست از دولت برای رسمیت دادن و قانونی کردن سندیکا هیچ معنایی جز دادنِ آدرس غلط به کارگران و فرستادن آن ها به دنبال نخود سیاه ندارد. در اثبات صحت این نکته همین بس که بگویم جمهوری اسلامی سرمایه اکنون دیگرحتی اجازهٔ تشکل های مصوب در قانون کار خودش (یعنی شورای اسلامی کار و انجمن صنفی) را هم نمی دهد، چه رسد به سندیکا که اگرچه هیچ فرق ماهوی با انجمن صنفی ندارد اما به علت نام و شکل اپوزیسیونی اش به هر حال مورد طعن و لعن و غضب جمهوری اسلامی است . درایران، تشکل واقعی و راستین تودهٔ کارگران فقط و فقط درجریان مبارزه ای طولانی و توأم با هزینه های بسیار و فقط و فقط به صورت اعمال قدرت تحمیل کننده طبقهٔ کارگر علیه طبقهٔ سرمایه دار و دولت آن یعنی فقط و فقط به صورت « دوفاکتو» (یعنی غیرقانونی و غیررسمی، درمقابل « دوژور» یعنی قانونی و رسمی) می تواند تشکیل شود. به این ترتیب، سندیکا در ایران از یک سو نه سازمان راستین طبقهٔ کارگربلکه تشکل مطلوب جناحی از طبقهٔ سرمایه دار است و، از سوی دیگر، نه فقط بخت و اقبال قانونی و رسمی شدن را ندارد بلکه توسط دولت

سرمایه داری سرکوب می شود. این همان ویژگی سندیکا در ایران است که من آن را با ضرب المثل «از این جا مانده و از آن جا رانده» بیان می کنم. کارگر اگر به نظام سرمایه داری و دولت آن توّهم داشته باشد و فکر کند از راه قانون سرمایه می تواند به حق وحقوقش برسد دنبال انجمن صنفی می رود و نه دنبال سندیکا، که همان انجمن صنفی است با این تفاوت که نه تنها مزیت قانونی و رسمی بودن را ندارد بلکه سرکوب هم می شود و اعضای آن هم کارشان را ازدست می دهند و هم باید زندان را تحمل کنند. از سوی دیگر، کارگری هم که نظام سرمایه داری را شناخته باشد و توّهمی به آن و قوانین اش نداشته باشد دنبال تشکل شورایی ضدسرمایه داری می رود، که اگرچه غیرقانونی و غیررسمی و هزینه بردار است اما به هرحال درقبال هزینه ای که کارگر برای آن می پردازد دستاوردی هم برای او دارد زیرا با تکیه بر نیروی خودرهانندهٔ تودهٔ کارگران قادر است سرمایه دار و دولت آن را عقب نشاند و حق وحقوق کارگران را درحد توانش به آن ها تحمیل کند. پس، این دسته از کارگران هم دنبال سندیکا نمی روند، زیرا سندیکا نه فقط هزینه بردار است و کارگر به خاطرش هم کارش را از دست می دهد و هم به زندان می افتد بلکه مطلقاً توان آن را ندارد که حتی ابتدایی ترین مطالبات کارگران را بر سرمایه و دولت آن تحمیل کند. به عبارت دیگر، حکایت سندیکا برای این دسته از کارگران همان حکایت «آش نخورده و دهن سوخته» است. بدین سان، سندیکا در ایران تشکلی است که از هردو سر وِل است : نه به درد کارگر متوّهم به سرمایه داری می خورد و نه به کار کارگر ضدسرمایه داری می آید. نه کارگر طرفدار سرمایه داری دنبال آن می رود و نه کارگر مخالف سرمایه داری.

آنچه سندیکای شرکت واحد اکنون پس از سه سال به ناچار به زبان آورده دقیقاً اعتراف و اذعان به همین «از این جا ماندگی و از آن جا راندگی» یا «ازدوسروِل بودن» است : «متأسفانه امروز با گذشت سه سال از نخستین اعتراض صنفی مان به بیشتر خواسته هایمان که نرسیدیم هیچ بلکه حدود ۳۰ نفر از همکارانمان هنوز با حکم اخراج، بیکار هستند و دو نفر روزهای سختی را در زندان های ایران می گذرانند» («سومین سالروز اعتراض آرام سندیکایی (روشن کردن چراغ اتوبوس ها) گرامی باد»، ۸۷/۶/۱۶). باید از دوستان هیئت مدیرهٔ سندیکای شرکت واحد که این گونه صادقانه به ناکامی سندیکا اعتراف می کنند پرسید : چرا به اینجا رسیده اید که دیگر حتی نام اعتصاب جسورانه و دلاورانهٔ خود را نمی برید؟ چرا سندیکا نتوانست به بیشتر خواسته های کارگران برسد؟ چرا حدود ۳۰ نفر از همکارانتان هنوز با حکم اخراج، بیکار هستند؟ و چرا دو نفر از اعضای هیئت مدیره روزهای سختی را در زندان می گذرانند؟ آیا فکر می کنید که علت این ناکامی و شکست فقط سرکوب است؟ بدون شک، سرکوب عامل بسیار مهمی در ناکامی سندیکای شرکت واحد است. اما سندیکا برای مقابله با این سرکوب چه کار کرد؟ آیا سندیکا توانست تودهٔ کارگران شرکت واحد را برای مقابله با این سرکوب بسیج کند؟ انصاف حکم می کند که بپذیریم از زمان اعلام موجودیت سندیکا تا زمان سرکوبِ آن فاصله و فرصت بسیارکمی بود و درواقع سرکوبگران حتی فرصت مقابله با سرکوب را به کارگران ندادند. اما آیا درهمان فاصلهٔ اندک چند ماهه، سندیکا به جای هدردادن وقت و انرژی خود در مذاکره و چانه زنی با نوریان و سردار طلایی و سرهنگ زمانی و... و درواقع به جای دادنِ آدرس غلط به کارگران نمی توانست درجهت بسیج و متشکل کردن تودهٔ کارگران شرکت واحد برای مقابله با سرکوب قدم بردارد؟ آیا فهم این نکته دشوار بود که سرکوبگران درهمان زمانِ مذاکره درواقع داشتند نقشهٔ سرکوب شما را می کشیدند؟ شما نه تنها کارگران شرکت واحد را برای مقابله با سرکوب آماده نکردید بلکه به سرکوبگران فرصت دادید که خود را کاملاً آمادهٔ سرکوب کنند. شما نه تنها کارگران را به ادامهٔ اعتصاب تشویق نکردید بلکه گول عوام فریبی شهردار تهران را خوردید و از کارگران خواستید به اعتصابشان پایان دهند. آیا فکر می کنید سندیکا نیروی بسیج کارگران برای مقابله با سرکوب را نداشت؟ اما مگر شما نمی گفتید سندیکا ۸۰۰۰ نفر عضو دارد؟ اگر این ادعا واقعاً صحت داشت و دارد، کجا بودند این ۸۰۰۰ نفر در موقع اعتصاب و سرکوب فعالان سندیکا؟ از دوحال خارج نیست : یا این ادعا صحت نداشت که دراین صورت هیئت مدیرهٔ سندیکا باید پاسخگو باشد، یا سندیکا واقعاً ۸۰۰۰ نفر عضو داشت اما برای بسیج متشکل و متحد این ۸۰۰۰ نفر هیچ کاری صورت نگرفت که بازهم هیئت مدیره باید پاسخگو باشد.

علت تمام این ناکامی ها این بود و این است که سندیکا، چه به لحاظ ماهیت رفرمیستی اش و چه از نظر ساختار غیرشورایی و بوروکراتیک اش، ناتوان تر از آن است که بتواند اعتصاب ضدسرمایه داری کارگران را به سرانجام برساند. موفقیت اعتصاب در نظام سرمایه داری ایران درگرو تشکلی است که بتواند با قدرت تمام آحاد کارگران را علیه این نظام بسیج کند و این نیز چیزی جز یک شورای قدرتمند ضدسرمایه داری نیست. بدیهی است که این شورای کارگری ضدسرمایه داری نیز آماج شدیدترین و بیرحمانه ترین حملات سرکوبگرانه دولت سرمایه قرار خواهد گرفت. اما فرق آن با سندیکا این است که درمقابله با سرکوب و دیگر ترفندها ی سرمایه و دولت آن نه بر عده ای سندیکالیست رفرمیست که به سادگی جانب سرمایه دار و اعوان و انصارش را خواهند گرفت بلکه بر تودهٔ کارگر متشکلی تکیه خواهد کرد که گرسنگی خود و خانواده هایشان جای هیچ گونه سازشی با کارفرما و دولت را برای آنان باقی نگذاشته است و نمی گذارد، شورایی که در آن هر زمان که کارگران اراده کنند می توانند برگزیدگان خود را عزل کنند و به جای آنان نمایندگان راستین خود را- که زیر نظارت دائم تودهٔ کارگران قراردارند- انتخاب کنند.

با امید به این که نکات بالا و به طورکلی تجربهٔ سندیکای شرکت واحد مورد توجه همهٔ کارگران ایران ازجمله خودِ کارگران شرکت واحد و نیز کارگران نیشکر هفت تپه قرارگیرد سخن خود را در اینجا به پایان می رسانم.

محسن حکیمی

شهریور ۱۳۸۷

اخبار، گزارشات، و مطالب کارگری خودرا به آدرس زیرارسال کنید:

hamaahangi@gmail.com

منشور مطالبات پایه‌ای طبقه کارگر ایران

هجوم نظام سرمایه داری به سطح معیشت کارگران روز به روز ابعاد وسیع تری می یابد و کارگران بیش از پیش به اعماق مرگ و نیستی رانده می شوند. در یک سوی جامعه، انباشت عظیم ثروت را می بینیم و، درسوی دیگر، شاهد گسترش فقر و فلاکت و بی حقوقی در مقیاسی بی سابقه هستیم. شکاف طبقاتی اکنون به چنان ورطه هولناک و مرگباری تبدیل شده که برای کارگران راهی جز جنگ مرگ و زندگی با سرمایه داری باقی نمانده است. این جنگ راخودِ سرمایه داری بر کارگران تحمیل کرده است و خودکرده را تدبیر نیست. روزی نیست که شاهد چندین تجمع وتحصن و اعتصاب و راه پیمایی کارگری علیه نظام سرمایه داری نباشیم. بستن جاده ها و قطع شریان های حمل و نقل سرمایه اکنون می رود که به یک سنت مبارزه طبقه کارگر ایران علیه سرمایه تبدیل شود.

با این همه و به رغم آن که کارگران درهمه جا مطالبات یکسانی را مطرح می کنند، مبارزات آنان هنوز به زیر یک پرچم سراسری واحد گرد نیامده است. و یکی از علت های به نتیجه نرسیدن این همه مبارزه کارگری را در همین جا باید جست. پیداست که اگر مبارزه کارگران برای مطالبات پراکنده و محلی به مبارزه برای مطالبات طبقاتی سراسری و واحد ارتقا نیابد کارگران به رغم تمام جان فشانی ها و فداکاری های خود راه به جایی نخواهند برد. گام اول برای عقب نشاندن هجوم بی امان سرمایه به سطح معیشت کارگران برافراشتن یک پرچم یا منشورسراسری واحد حاوی مطالبات پایه ای طبقه کارگر است. تاکید بر پایه ای بودن مطالبات در این منشور از آن رو ضروری است که اولا کارگران ایران در اوضاع کنونی حتی از پایه ای ترین حقوق متعارف کارگران دربخشی ازجهان محرومند و، ثانیا و مهم تر از آن، لازمه ارتقای مبارزات پراکنده کارگران به سطح یک مبارزه سراسری در وسیع ترین شکل آن- که خود شرط لازم مقاومت در مقابل سرمایه در شرایط کنونی است- نه طرح مطالبات این یا آن بخش از کارگران بلکه طرح مطالبات کل طبقه کارگر در عمومی ترین و پایه ای ترین بیان آن است.

اما مهم تر از این ها توضیح این نکته است که کارگران مطالبات خود را از چه زاویه ای مطرح می کنند. نفس طرح هرگونه مطالبه اعم از پایه ای و غیرپایه ای به معنای آن است که کارگران از سرمایه داران طلبکارند. طلب کارگران از سرمایه داران از بابت هیچ چیز نیست مگر از بابت کاراضافی ای که برای سرمایه داران کرده اند اما در ازای آن هیچ چیز نگرفته اند. بنابراین، کارگران با طرح مطالبات خود درواقع به سرمایه داران و دولت آن ها می گویند که آنان باید این مطالبات را از محل همین کار پرداخت نشده برآورده کنند. بدین سان، کارگران درهمان مبارزه خودانگیخته خویش نظم سرمایه را به چالش می کشند و باید بکشند. کارگر در لحظه لحظه زندگی خود به گونه های مختلف این مضمون ضدسرمایه داری را بیان می کند که چرا باید من کار کنم اما یکی دیگر بخورد؟ چرا باید تمام ثروت جامعه را من تولید کنم اما خودم از آن کاملا بی بهره باشم؟ این همان رویکرد و زاویه ای است که ما به مثابه بخش کوچکی از طبقه کارگر منشور حاضر را برمبنای آن تدوین کرده ایم.

مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی عبارتند از :

۱- حداقل دستمزد ماهانه هر کارگر در شرایط کنونی باید ۶۰۰ هزار تومان باشد.
۲- تمام افراد زیر ۱۸ سال باید از حقوق ثابتی به مبلغ ۱۰۰ هزار تومان در ماه برخوردار باشند.
۳- کارخانگی بایدازمیان برود‌اما تا آن زمان باید به زنان خانه داردستمزدی معادل دستمزد کارگران شاغل تعلق گیرد.
۴- تمام بیکاران آماده کارباید مشمول بیمه بیکاری باشند. بیمه بیکاری نبایدازحداقل دستمزد کارگران شاغل کمترباشد.
۵- هر نوع قرارداد استخدام موقت الغاء باید گردد.
۶- حقوق تمام شاغلان،بیکاران، زنان خانه دار و افراد زیر ۱۸ سال باید حداکثر تا بیست و پنجم هر ماه پرداخت شود.
۷- مسکن مناسب با آب، برق، امکانات رفاهی و ارتباطی و وسائل خانگی حق مسلم هر کارگری است. تحقق این امر در گرو آن است که:
- از ساختمان های تحت مالکیت دولت که اینک در اختیار نهادهای دولتی قرار دارند برای تأمین مسکن کارگران استفاده شود.
- دولت هر سال درصد معینی از بودجه را به احداث واحدهای مسکونی جدید برای کارگران اختصاص دهد.
۸- بهداشت و دارو و درمان انواع بیماری ها باید رایگان باشد.
۹- آموزش و پرورش در تمامی سطوح باید رایگان شود.
۱۰- ایاب و ذهاب در سراسر جامعه باید رایگان شود.
۱۱- تمام مردم باید از مهد کودک رایگان استفاده کنند.
۱۲- همه سالمندان و معلولان باید به صورت رایگان تحت مراقبت قرار گیرند.
۱۳- کار کودکان و جوانان زیر ۱۸ سال باید به طور کامل الغاء گردد.
۱۴- هرگونه تبعیض جنسی در مورد زنان باید از میان برود. برای تحقق این خواست باید :
- زنان درتمام قوانین ازجمله قانون کار،قوانین مربوط به خانواده وقوانین کیفری با مردان حقوق برابرداشته باشند.
- هر نوع دخالت دولت در تعیین نوع زندگی، روابط زن و مرد یا دختر و پسر و پوشاک زنان ممنوع گردد.
- تشکیل خانواده یا جدایی همسران از یکدیگر با توافق آزادانه و حق برابری کامل میان آنان صورت گیرد.
- هرگونه ازدواج قبل از سن ۱۸ سالگی ممنوع شود.
۱۵- ایجاد هرگونه تشکل کارگری از جمله تشکل ضدسرمایه داری و سراسری طبقه کارگر باید آزاد باشد.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم !
کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری

۱۳۸۷/۲/۱

خبرنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری را به دست کارگران برسانید.

سایت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری به طور روزمره به روز شده و اخبار جدید کارگری در آن منتشر می‌گردد.

آدرس سایت را به اطلاع همه برسانید:

WWW.HAMAAHANGI.COM

برای تماس با ما نامه الکترونیکی خود را به آدرس زیر بفرستید:

hamaahangi@gmail.com

برای اشتراک این خبرنامه به سایت کمیته مراجعه کرده و آدرس الکترونیکی خود را در قسمت "خبرنامه سایت" وارد کنید. در صورتی که مایل به ادامهٔ اشتراک نیستید، می‌توانید در همین قسمت خواهان حذف نام خود از فهرست مشترکین شوید.